



نشریه انجمن علمی دانشجویی جامعه شناسی دانشگاه شهید بهشتی

کلاس درس؛ عاملیت‌های استاد و دانشجو

کلاس درس



سال دوم - شماره هفتم

گاهنامه علمی بامداد

صاحب امتیاز:

انجمن علمی دانشجویی جامعه شناسی

دانشگاه شهید بهشتی

مدیر مسئول: علی ذوالقدر

سردبیر: رضا صابری

هیئت تحریریه:

غزل آزادی

ثنا پنجه شاهی

علی ذوالقدر

فرنوش رفیعی

فاطمه زمانی پور

نیلوفر سقاباشی

نگین شجاعی

رضا صابری

فریما کریم خان زند

سید محسن طباطبائی

ملیکا علی محمدی

مهدی نادری

مونا نیکزاد

طراحی و صفحه آرایی:

امیر حسین اشرفیان

رضا صابری

@Bamdad_Sbu

آبان برای ما با التهاب هفت تپه و گروه ملی فولاد اهواز و بار دیگر، تماشای روی عریان اژدهای هفت سر غارت گر سرمایه‌های عمومی به پایان رسید. با این وجود، همین اعتراض‌ها و فریادهایی که آسمان و زمین ایران را پر کرده، نشان از آن دارد که هنوز مانده تا امید و زندگی به پایان برسد. این، هفتمین شماره از بامداد است. نشریه‌ی انجمن علمی - دانشجویی جامعه‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی تهران، که پیش و بیش از هر چیز، خود را وامدار و متعلق به طبقه، گروه و مردمی می‌داند که در طول دهه‌های اخیر، پیوسته نادیده گرفته شده و حذف شدگان جامعه‌ی ما بوده‌اند. ما، در همه‌ی مدت حضور مان، در حد توان مان، سعی کردیم صدایی هر چند ناچیز، برای طرد شدگان بی صدا باشیم. اگر چه هیچ نبوده‌ایم و شرمند ایم برای این هیچ نبودن‌ها و هیچ کاری نکردن‌ها. اینجا، قرار نبوده و نیست شبیه به حامیان غارت‌گری، کارگران رانهیب بزنیم که آیا «آنقدر که به فکر یخچال تان هستید به کتابخانه تان فکر می‌کنید؟»

کیست که نداند، اتفاقاً این غارت‌گری است که توان تفکر را از مردم این سرزمین ربوده و به نان شب‌شان محتاج کرده؟ مردمی که به جای ارتقا، امروز صرفاً به بقا فکر می‌کنند و در پیچ و خم همان هم مانده‌اند؛ و غارت‌گرانی که سینه سپر کرده و حرف از کتاب و کتاب‌خوانی می‌زنند، مترقی‌تر از دیروز، در خیابان‌های پاک و خلوت شمال شهر ویراژ می‌دهند و احتمالاً بادی به غبغب می‌اندازند و به مردم خواهند گفت «اگر نمی‌توانید کتاب بخوانید و ترقی کنید، بروید بمیرید.»

روی صحبت ما اما با دانشجویان است. شاید که این صدای ناچیز، چشمی را به روی حقیقت امروز هفت تپه‌ها بگشاید و ذهنی را به عقب بازگرداند و ریشه‌های فلاکت امروز را باز یابد. شاید که اندیشیدن و بازاندیشیدن در ریشه‌ها، و فراگیری آن بین‌نحله‌های دانشجویی، بتواند طرحی نو در این سرزمین کهن بیندازد.

انفعال هژمونیک سایه‌انداخته بر نسل بی‌آرمان ما، رخوتی که ریشه در تاریخ این دانشگاه دارد، و سنگینی فضایی که برای مان بر ساخته شده و همه و همه و همه، هنوز نتوانسته امید به بامداد را در قلب و قلم ما بسوزاند. ما هستیم، و بامداد رهایی را هر صبح، شانه‌به‌شانه‌ی هم تمرین می‌کنیم. هیچ حصار، این هستی را از ما نخواهد گرفت. ما تمرین می‌کنیم و پیش می‌رویم؛ که «گر مراد نیابیم، به قدر وسع بکوشیم.»

این شماره از بامداد هم، به مانند شش شماره گذشته‌اش، بماند و پیشکش ناچیزی باشد برای همه‌ی حذف شدگان و طرد شدگان ایران.

تحلیل کلاسی دوران مختلف تحصیلی: ارائه راهکارهای مؤثر

نیلو فرسقا باشی_دکتری مسائل اجتماعی ایران

حقیقت «آموزش ساخت‌گرا» که محور جدیدی در تعلیم و تربیت در دوران اخیر بوده و بر نقش فعال دانشجوی در کنار سایر فعالیت‌های درسی تأکید می‌کند، کمتر دیده می‌شود. در حالی که در دوران ارشد و دکترا و به خصوص دکترا، معمولاً دانشجویان نقش فعال‌تری در پروسه فعالیت‌های آموزشی خود دارند؛ نکته جالب آن است که به دلیل کوتاه بودن دوره‌ی کارشناسی ارشد، معمولاً این نقش فعال و مشارکت در فعالیت‌های مختلف دانشجویی کمتر دیده می‌شود؛ این در حالی است که معمولاً دوره کارشناسی ارشد در طی دوران تحصیلی دانشجوی، دوران گذاری محسوب می‌شود که می‌باید زمینه‌ی ورود و آماده‌سازی دانشجوی را برای دوره‌ی دکترا فراهم نماید. در یک کلام می‌توان بین این سه سطح نوعی «سلسله مراتب» را شاهد بود که برای توسعه و کارایی علمی هرچه بیش‌تر، لازم است حداقل ارتباط مستمر دانشجویان سه سطح با اساتید برقرار باشد.

با توجه به نکات مطروحه، می‌توان پیشنهادهاتی جهت بهبود این امر ارائه داد:
_نگارش نشریه‌های دانشجویی و تشکیل حلقه‌هایی از دانشجویان در هر سه سطح و ارتباط مستمر آن‌ها با اساتید و انعکاس نظرات خویش و استفاده از راهنمایی و بصیرت‌های مفید و مؤثر آن‌ها؛

_تشکیل گروه‌هایی در دانشکده‌ها به سرپرستی دانشجویان ارشد و دکترا و ارتباط مستمر با دانشجویان کارشناسی؛
_فراهم نمودن امکان مشارکت بیش‌تر دانشجویان به وسیله‌ی اساتید با استفاده از مشوق‌های مختلف، و استفاده از نظرهای آنان در امور مختلف که خود نقش شایان توجهی در افزایش عزت‌نفس، و مهارت‌های پرس‌و‌جوگری در دانشجویان خواهد داشت؛
_در نهایت، اتصال با حلقه‌ی بزرگ‌تر دانشگاه و ارتباط با سایر گروه‌های آموزشی جهت انتقال و اشاعه‌ی افکار و ایده‌های مؤثر در این خصوص.

در این نوشتار قصد آن را داریم که کلاس‌های سه سطح کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکترا، را از دیدگاه‌های مختلف؛ بالاخص با توجه به تجربه دانشجوی که خود دو مقطع کارشناسی ارشد و دکترا را در دانشگاه شهیدبهشتی تحصیل نموده است، مقایسه نماییم. البته شایان توجه است که این مقایسه خالی از اشکال نبوده و نیازمند تحلیل‌های بیش‌تری در این خصوص است.

همان‌طور که محرز است، دوره‌ی کارشناسی، دوره‌ای است که شناخت اولیه و اساسی دانشجوی از رشته‌ی تحصیلی خود شکل می‌گیرد، بنابراین لازم است ارتباط اساتید با دانشجویان به گونه‌ای باشد که علاقه و اشتیاق آن‌ها به رشته تحصیلی خود از یک طرف، و انجام پروژه‌های دانشجویی از طرف دیگر افزون گردد. نمونه‌ی ملموسی که می‌توان به آن اشاره کرد، انتشار نشریه‌های مختلف دانشجویی است که معمولاً دانشجویان خود به تنهایی انجام می‌دهند؛ در حالی که لازم است اساتید ارتباط خود را با آن‌ها قطع ننموده و هم‌چون حلقه‌ی اتصالی بین دانشجویان، زمینه را برای فضای آموزشی تعاملی فراهم نمایند. به عبارت دیگر، وجود مشوق‌های مختلف در این زمینه و فرصت‌های اقلی که برای دانشجویان فراهم گردد، زمینه‌ساز افزایش خلاقیت، کنجکاوی فکری، مهارت در رشته‌ی خود، و بینشی وسیع نسبت به جامعه را فراهم می‌نماید. از طرف دیگر، در دو سطح کارشناسی ارشد و دکتری که دروس از عمق و غنای بیش‌تری برخوردار می‌گردد، فرصت دانشجوی برای انجام پروژه‌های تخصصی افزون می‌گردد که خود این امر وجود حمایت و ارتباط دو‌جانبه دانشجویان با اساتید را افزون می‌نماید.

علاوه بر این، تحلیل‌های کلاسی در دوران کارشناسی و مشارکت دانشجویان در بحث‌های کلاسی به نوعی بسیار محدود بوده و می‌توان شاهد نوعی «آموزش مدرسه‌محور» بود؛ به عبارت دیگر، دانشجویان هر آن‌چه از آن‌ها انتظار می‌رود را باید طبق برنامه دقیق انجام دهند. در

همان‌طور
که محرز
است، دوره‌ی
کارشناسی،
دوره‌ای است
که شناخت
اولیه و اساسی
دانشجو
از رشته‌ی
تحصیلی خود
شکل می‌گیرد،
بنابراین لازم
است ارتباط
اساتید با
دانشجویان به
گونه‌ای باشد
که علاقه و
اشتیاق آن‌ها به
رشته تحصیلی
خود از یک
طرف، و انجام
پروژه‌های
دانشجویی
از طرف دیگر
افزون گردد

محور نشریه‌ی بامداد با کمی تغییر رویه، دانشجویی‌تر شده است. تجربه‌نویسی دانشجویانی که مدت کوتاهی است فضای دانشگاه و جامعه‌شناسی را از نزدیک تجربه کرده‌اند به ما کمک می‌کند تصویر بهتری از این فضاها داشته باشیم و از ابعاد مختلف به این پدیده‌ها نگاه کنیم. رفته رفته این تجربه زیسته‌ها معنای عمیق‌تری خواهند یافت و به ما در شناخت خود و اطرافمان کمک ویژه‌ای خواهند کرد. بخشی از این تجربه‌نوشت‌ها را در زیر می‌خوانید:

ثنا پنجه‌شاهی - کارشناسی پژوهشگری اجتماعی

از خواسته‌ها شروع شد؛ از ذوق ایجاد تغییر، بهتر زندگی کردن، ساختن جایی زیباتر، درست همین‌جا بود که جامعه‌شناسی شد انتخاب اول. رویا شد. اما همه چیز خیلی زودتر از آنچه فکرش را می‌کردم به هم ریخت. تمام این حس‌ها رفتند و انگار نه انگار که من به هدفام رسیده بودم! انگار که باید باز شروع می‌کردم به حرکت کردن. به دوییدن برای رسیدن به دنیایی بهتر. همه‌ی این‌ها در سرم بود که یکی از استاد پروژه‌های تحت عنوان «جامعه‌ی ایده‌آل» برای ما تعریف کرد و انگار یک چیزهایی بهتر شد. من با گروهی کار می‌کردم که جدید فکر می‌کردند و طور دیگری به موضوع جامعه‌ی ایده‌آل نگاه می‌کردند و شنیدن این نوع افکار نو خیلی خوشحال‌کننده بود؛ با وجود این اتفاقات نسبتاً هیجان‌انگیز باز هم خیلی دانشکده را دوست نداشتم و خیلی دانشگاه نمی‌رفتم، دائم منتظر بودم که کسی برایم کاری انجام دهد که حال بهتری در دانشگاه داشته باشم؛ ترم اول همین‌گونه پیش رفت تا ترم دوم که یکی از دوستانم پیشنهاد کرد که برای مقاله‌ی دانشکده مطلب بنویسم و موضوع اولین مقاله‌ای که می‌خواستم بنویسم آزادی بود؛ و من چون دفعه‌ی اولی بود که جدی می‌نوشتم خیلی کار راحتی برابم نبود اما نوشتن و زدن حرف‌هایی که همیشه دوست داشتمی بزنی خیلی ماجرا را برای من تغییر داد. انگار این نوشتن می‌توانست من را به رویایم برای

تغییر دادن و بهتر زندگی کردن نزدیک کند. بعد از شروع کردن به نوشتن در مقاله متوجه شدم در دانشکده خیلی کارهای جالب دیگری هم در حال انجام است و من اینقدر از آن دور بودم که حتی اندک سعی هم برای پیدا کردن آن نکردم. پس شروع کردم به بیشتر بودن. من در طول این سه ترم فهمیدم اگر تلاش برای جامعه‌شناس خوب بودن نکنیم و فقط به دانشگاه تکیه کنیم، بعد از پایان لیسانس جامعه‌شناس نخواهیم شد و فقط آدمی می‌شویم که مدرک جامعه‌شناسی دارد. انگار که باید با دوست داشتن بیشتر بخوانیم، بفهمیم و تلاش کنیم تا به آرمان‌های خودمان برسیم و فقط این حرف‌ها را برای شعار دادن زنیم و در اعماق وجودمان باور داشته باشیم که می‌توانیم خیلی چیزها را تغییر بدهیم و برای همین تغییر است که این رشته را انتخاب کردیم.

نگین شجاعی - کارشناسی پژوهشگری اجتماعی

نگاه تازه واردها به دانشگاه و مخصوصاً دانشجویانی که رشته‌ی تحصیلشان مربوط به جامعه و مردم باشد با آنانی که چندین سال یا شاید چندین ترم را گذرانده‌اند بسیار متفاوت است. طی سال‌ها نگاه یک دانشجوی جامعه‌شناسی به پیرامون، رفتار و نوع زندگی مردم بسیار عمیق‌تر و به‌قولی جامعه‌شناسانه‌تر می‌شود. برای درک هرچه بهتر این موضوع ذکر چند نوع نگاه زودگذر و گاهی عمیق و تأثیرگذار می‌تواند مفهوم جمله‌های بالا را کامل‌تر و ملموس‌تر کند. از خیابان‌های شلوغ تهران، منطقه‌ی تجریش و خیابان ولیعصر است که گذرگاه بسیاری از ما دانشجویان است و در آن افراد مختلف و متنوع از هر قشر دیده می‌شود. در نگاه سطحی و اجمالی مردی کنار خیابان نشسته‌است و مردم را وزن می‌کند و در ازای آن پولی می‌گیرد. چند متر جلوتر خانم نسبتاً جوانی با فروش عروسک‌های دست‌سازش که در اندازه‌های مختلف روی زیراندازی کهنه

به شکل نامرتب چیده شده‌اند مشغول کسب‌وکار است؛ اما چه کسی حاضر است این عروسک‌ها را برای فرزندش هدیه بگیرد؟ در حین گذر از جمعیت که به دلیل وجود مغازه و دست‌فروش‌های فراوان خیلی هم کند حرکت می‌کند، صدای ضبط پسر جوانی که سی‌دی‌های مختلف می‌فروشد من را غافلگیر می‌کند. نوع آهنگ و صدای زیادش گوش‌ام را می‌خراشد طوری که می‌خواهم هرچه سریع‌تر جمعیت را بشکافم، و به محل آرامی بروم و هرچه زودتر به خانه برسم.

حال با نگاهی جامعه‌شناسانه و عمیق‌تر که از خیابان گذر می‌کنم تفاوت‌هایی را احساس می‌کنم. باز هم مسیّر، تجریش و ولیعصر است. مردی کنار خیابان نشسته است؛ مردم را وزن و از این طریق کسب درآمدی می‌کند؛ اما ناتوان است و نمی‌تواند راه برود، به دیوار تکیه داده است و مردم را که مقابل او مشغول راه‌رفتن هستند تماشا می‌کند. با خودم فکر می‌کنم: چه چیزی باعث شده است که او هر روز از مکانی دور به اینجا بیاید و هم‌نوع‌اش را که شاید به او غبطه هم بخورد وزن کند؟ چند متر جلوتر خانم نسبتاً جوانی با فروش عروسک‌های دست‌سازش مشغول کسب‌وکار است، اما چقدر این عروسک‌ها زیبا هستند! زیباتر هم می‌شوند وقتی بدانی با دستانی ساخته شده‌اند که سعی دارند یک زندگی را بچرخانند. عروسک‌ها را مسافتی طولانی با خود حمل کرده است که به اینجا برساند، و امید دارد که می‌فروشدشان و بدون آن‌ها به خانه بازنگردد. کنار او کودکی را می‌بینم که کنار عروسک‌ها روی دامن مادرش معصومانه به خواب رفته است. حال بسیار مشتاق هستم که چندانایی از آن عروسک‌ها را خریداری کنم تا بتوانم به آن کودک و مادرش کمکی کرده باشم. درحین گذر از جمعیت که به‌خاطر وجود مغازه و دست‌فروش‌های فراوان خیلی هم کند حرکت می‌کند، صدای ضبط پسر جوانی که سی‌دی‌های مختلف می‌فروشد من را غافلگیر می‌کند. اما چرا تاکنون به این مسئله دقت نکرده بودم؟ خوب که به



روبه‌رو بودم و بعضی بزرگواران فکر می‌کردند که با این تک جمله حال دل ما را خوب می‌کنند و خیال‌مان را راحت. ولی همیشه در نفس زدن در اتوبان چند طرفه‌ی کنکور یک علامت سوال بزرگ مرا فراگرفته بود که آیا ورود به دانشگاه پایان ماجرای ماست یا تازه قرار است همه‌ی اتفاق‌های بزرگ آغاز شود؟ در همان سال هر کسی در ذهن برای خودش چیزی از دانشگاه ساخته بود، عده‌ای خوابگاه و عده‌ای شکنجه‌گاه. ولی حالا که آن دوازده سال تمام شد و دانشجو شدیم واقعا چه قدر به همان هدفی که از دانشگاه مدنظرمان بود رسیدیم و چه قدر به نیازهایمان توجه شد؟

نکته‌ی قابل توجه این است که فکر می‌کنم یک حس مشترکی وجود دارد و آن است که اوایل راه دانشجو بودن خیلی از ما صرف استراحت کردن و خستگی کنکور را به در بردن می‌گذرد. در این میان بعضی‌ها اواسطش هم غرق همان استراحت می‌شوند و اواخرش یادشان می‌رود که برای چه آمده بودند و دنبال چه می‌گشتند! و بعضی دیگر زود از گمائی استراحت بیرون می‌آیند و می‌روند سر اصل مطلب. که همین اصل مطلب شروع ماجرای خیلی‌ها می‌شود. که چه قدر دانشگاه به فریاد اصل مطلب درون هر یک از ما بها می‌دهد و بستر حضور را فراهم؛ و یا اینکه برعکس، چه قدر این سو سو زدن‌مان را کور می‌کند؟

ولی برای من تعبیر و نگاه رسیدن به دانشگاه طوری دیگر است. حال و انگیزه‌ی دانشجویان هنگام ورود به دانشگاه و حسی که از کلاس‌های درس و واحدهای تنظیم شده و حتی استادها دارند رابطه‌ی کاملا مستقیمی با تجربه‌ای که مدرسه و سیستم آموزشی برای ما ساخته بودند و تصویر ذهنی که از آینده برایمان به عمل آوردند، دارد. اینکه درون این سیستم آدم‌ها چه قدر خود واقعی و دغدغه‌هایشان را شناختند و چه قدر تلاش‌شان در راهی سامان‌دهی شد که متناسب با علایق و هدفشان بود؟ و چه قدر واقعی و درست، راه رسیدن‌مان به دانشگاه را ترسیم کردند؟ و در مسیری که انتخاب کردیم به ما مسئول بودن جایگاه و صندلی که در دانشگاه قرار است اشغال کنیم را آموختند؟

زبان سخن و بدن‌شان، دانش و بینش عمیق‌شان، اندیشه و نگرش متفاوت‌شان و از رفتارشان لذت می‌بریم و همه این‌ها می‌تواند امید و انگیزه‌بخش باشد. همه‌ی این‌ها می‌تواند رفته رفته بر ما تاثیری ژرف بگذارد. می‌توانیم با خود بگوییم چه خوب می‌شود اگر چنین باشیم و می‌توانیم که باشیم! در هر جایگاهی که برای رسیدن به آن گام برمی‌داریم. نمی‌خواهیم شبیه بودن به اساتیدی که چند ویژگی بارزشان را گفتم بیاموزیم بلکه می‌خواهیم در هر راهی که برمی‌گزینیم از آن‌ها متفاوت بودن و تاثیرگذار بودن را بیاموزیم. چه بسا استادانی که می‌گویند آن‌ها هم از دیدن دانشجویان مشتاق، امید و انگیزه می‌گیرند و این رابطه دوسویه و مهم استاد و دانشجو را نشان می‌دهد. بگذارید این یادداشت را با سخنی امیدبخش که به تازگی از یکی از استادانم وام گرفته‌ام به پایان برسانم. این که با تغییر نسلی که در حال روی دادن است می‌توانیم در آینده‌ای نزدیک به اصلاح جامعه و ساختارهای موجود امیدوار باشیم.

ملیکا علی محمدی - کارشناسی جامعه‌شناسی

همیشه بازی کردن با کلمات برای من سخت بود. پس نشریه‌ای که قرار است حسابی دانشجویی باشد و از حس و حال ما حرف بزند حقیقتا اتفاق خوبی است. این اتفاق خوب برای ما دانشجویانی که تازه دانشجو بودن و دغدغه‌مند شدن را تجربه می‌کنیم البته که یک تجربه خاص تری محسوب می‌شود. ولی نقطه‌ی آغاز همه‌ی این دغدغه‌ها و ماجراها برای ما آنجاست که می‌بینیم واقعا دانشگاه چه اندازه به آنچه که در تصور ما بود نزدیک است؟ و چه میزان به خواسته‌ها و نیازهایی که بستر دانشگاه مسئول فراهم شدنش بوده توجه شده است؟

پیش از آنکه دانشجو باشم ۱۲ سال دانش‌آموز بودم و سال دوازدهم به تعبیری برای رسیدن به دانشگاه و رتبه‌ی خوب در شکنجه‌گاه پوچ سیستم آموزشی قرار داشتم و در مقابل همه‌ی بلاهایی که به سرمان می‌آوردند مدام با جمله‌ی «میری دانشگاه و همه‌اش تموم میشه»

آن پسر نگاه می‌کنم متوجه می‌شوم که همیشه ماسکی به صورت خود دارد. با خودم فکر می‌کنم چرا؟ چه چیزی نمی‌گذارد لبخند او نمایان شود؟ بیشتر که به صدای موسیقی گوش می‌دهم برایم لذت‌بخش تر از همیشه است؛ و نه تنها آن صدا دیگر گوش‌خراش نیست، بلکه برای من و دیگر افراد باعث شادی شده است، و به زندگی جریان می‌بخشد. این‌ها نمونه‌ی کوچکی از افرادی است که ما روزانه شاهدشان هستیم اما به راحتی از کنار آن‌ها عبور می‌کنیم. بیاییم سعی کنیم عمیق‌تر از همیشه نگاه کنیم. بیاییم سعی کنیم هم‌نوع خود را بیشتر درک کنیم. بیاییم سعی کنیم جامعه‌شناسانه نگاه کنیم. اینگونه است که به گمان من، نگاه‌مان به زندگی نیز تغییر خواهد کرد.

سید محسن طباطبائی - کارشناسی پژوهشگری اجتماعی

مقدمه‌ی یادداشت: این مطلب برخاسته از احساس و تجربه‌ی نگارنده است که می‌کوشم شناخت ذهنی خود را با استفاده از مفاهیم عام و کلی به شکل میان‌ذهنی با شما درمیان بگذارم. اگر مرا در این کوشش ناتوان دیدید پیشاپیش پوزش می‌خواهم. استاد می‌تواند الهام‌بخش باشد. می‌تواند جایگزین‌کننده‌ی بی‌انگیزگی و ناامیدی با انگیزه و امید باشد. می‌توانم بگویم برای من که اینگونه بوده است. شاید بسیاری از ما سخنرانی‌ها و اجراهای انسان‌های موفق را دیده‌ایم؛ انگار برای لحظه‌ای هم که شده تحت‌تاثیر قرار می‌گیریم و از دیدن یک انسان موفق لذت می‌بریم و انگیزه می‌گیریم. اما این احساس می‌تواند به اندازه‌ی همان چند دقیقه زودگذر باشد. می‌تواند در انبوه چیزهایی که در این عصر پرشتاب می‌بینیم و داده‌هایی که بر سرمان می‌ریزد بسیار زود فراموش شود؛ درست مانند بسیاری چیزهای دیگر. اما من استادانی را می‌گویم که ما هر هفته آن‌ها را می‌بینیم و از آن‌ها یاد می‌گیریم. اما همه که الهام‌بخش نیستند! آن‌هایی را می‌گویم که از روش تدریس‌شان،

کلاس درس؛ عاملیت‌های استاد و دانشجو

رضاصابری - کارشناسی پژوهشگری اجتماعی

طبیعتاً نمی‌توان و درست هم نیست که به شرایط کلاس درس و استاد و دانشجو فکر کنیم و درباره‌اش حرف بزنیم، اما عوامل تاثیرگذار خارجی را نادیده بگیریم. بر همین اساس، برای اینکه بحث ناقص نماند و بی‌نتیجه به پایان نرسد، سعی بر آن دارم در سلسله یادداشت‌هایی در بامداد، درباره‌ی ماهیت کلاس درس و دانشگاه به خصوص در علوم انسانی، کارکردها، عاملیت‌های استاد و دانشجو، و تاثیر و تاثرات‌شان بحث و تفکری داشته باشم. البته که به اندازه‌ی توان و آگاهی‌ام؛ و در این راستا دعوت می‌کنم از همه‌ی دوستانی که می‌توانند بر این خطوط، چیزی بیافزایند و یا کاستی‌ها را جبران کنند. برای شکل‌گیری بحث، باید کمی درباره‌ی مفاهیم یا ذهنیات مان از کلاس درس به توافقی نسبی برسیم؛ یا حداقل، من تا حد توان، آنچه در ذهن دارم را شفاف به اشتراک بگذارم. ترجیح می‌دهم با پرسش «در چه وضعیتی قرار داریم؟» شروع کنم. همچنین نکات اساسی را اینگونه دسته‌بندی کنم: چرا و چیستی کلاس درس؟ و اینکه چه مسئله‌ای دارد؟ چه اهدافی دارد؟ چه راه‌هایی برای رسیدن به آن اهداف داریم؟

کلاس درس در دانشگاه امروز، نامنظم و ناکارآمد است و پیچیدگی‌های بی‌شمار و بهره‌وری پایین دارد. به چند معنا، از جمله: اساتید و دانشجویان در درک بخشی از وظایف و حقوق خود ناآگاه هستند و دانشی ندارند؛ و با توجه به پیچیدگی روابط و تصلب سیستم، در پیشبرد آن قسمت از کارکردها که دانش‌اش را هم دارند، ناتوان هستند. برای درک چرایی این نادانی و ناتوانی به طور کلی، بی‌سوادی - که به عقیده‌ی نگارنده، اصل اساسی ناکارایی امروز کلاس درس در دانشگاه‌های ایران و بالخصوص علوم انسانی است - می‌توان موارد زیر را نام برد: بخشی از اساتید، بیش از آنکه از فیلتر علمی برای رسیدن به کرسی‌های دانشگاهی رد شده باشند تحت تصفیه عقیدتی و سیاسی قرار گرفته و یا با سهل‌انگاری‌های متعدد جذب شده‌اند و در یک کلام، رانت ناموجه، عامل حضورشان در دانشگاه و کلاس درس است؛ پس اگر شایسته‌سالاری را در نظر بگیریم، جایگاهی که متعلق به آن نیستند را اشغال کرده‌اند. این رانت، مسئله‌ساز است و تاثیر و تاثراتی ویژه روی مسائل مختلف

کلاس درس دارد.

بخشی از دانشجویان، هنوز پاسخی برای سوال‌های اساسی خود ندارند. چرایی حضور در دانشگاه و کلاس درس؟ چرایی مطالعه‌ی کتاب‌ها و جزوات و منابع؟ چیستی دانشگاه؟ کارکردهای حضور در کلاس و دانشگاه و کارکرد آموزش آکادمیک؟ بخشی از دانشجویان، توافقی حتی ذهنی با محتوای کلاس درس ندارند و بخشی از اساتید هم همینطور. با محتوای دستوری و غریب کلاس درس - چه برای دانشجو و چه برای استاد - پیچیدگی روابط در کلاس اصلاً عجیب نیست.

ضمن اینکه، شرایط اقتصادی و اجتماعی امروز ایران هنجارهایی را برمی‌سازد و از یک طرف هم پرسش‌هایی را علم می‌کند. از طرفی، مدرنیته و گام نهادن ایران در جامعه‌ی جهانی روز در دهه‌های اخیر، فشارهایی از طرف خانواده‌ها و دیگران و جامعه ساخته تا بخشی از دانشجویان صرفاً تحت این فشار - آگاه یا ناخودآگاه - وارد دانشگاه شوند، بدون آنکه لحظه‌ای عمیقاً درباره‌ی جایگاه و چرایی حضورشان تفکر کنند؛ و از طرفی، بخشی از دانشجویان نمی‌دانند با محدودیت‌های اقتصاد و اشتغال و فضای بازار، چرا باید همچنان کلاس درس را اولویت خود بدانند؟ این، دیگر نکته‌ای است که پیچیدگی روابط در کلاس درس را دامن زده است.

تخصیص منابع برای دانشگاه و نیازهای موجود، نکته‌ی دیگری است که موجبات ناکارآمدی را فراهم کرده است. نظام تبلیغات سازنده‌ی نیازها و چنبره زدن مصرف‌گرایی روی بخش بزرگی از مردم جامعه‌ای که تحت سلطه‌ی سرمایه‌داری، شلخته و افسارگسیخته مصرف می‌کنند، هم نیازهایشان را نسبت به دهه‌های گذشته چندین برابر کرده است؛ و هم با میزان درآمد ناکافی، در رفع نیازهایشان به انسان‌هایی ناکام تبدیل شده‌اند. اساتید و دانشجویان هم جدا از جامعه نیستند. بر این اساس، تمرکزی برای حضور قاعده‌مند و منظم در کلاس درس نخواهند داشت و قابل‌پیش‌بینی‌ترین پیامد، ناکارآمدی‌شان و پیچیدگی روابط در نظام دانش است.

دانشگاه، خود مسئله‌ای است که هنوز در تعریف و تشریح جایگاه و کارکردهای آن دچار شک و تردید و چالش‌های ریز و درشت

هستیم. سیاست‌گذاری‌های علمی مختص دانشگاه در کشور، جهت‌گیری مشخصی درباره‌ی تعیین تکلیف بخش بزرگی از رشته‌های علوم انسانی ندارد. یا می‌خواهد با اسلامی‌سازی دست بالا را در قدرت و ساخت و پرداخت هنجارها داشته باشد اما در چالشی بزرگ با جامعه‌ای که دست و پایش کمی تا قسمتی از سنت خارج شده مواجه است و خودش هم پارادوکسیکال با اشکال مختلف مدرنیته حکمرانی می‌کند؛ یا می‌خواهد تجاری‌سازی علوم و نسبت دانشگاه و صنعت را به راهبردی روشن تبدیل کند اما این پروژه هم با تاثیر و تاثراتی که همان کلاس درس در روند دانشگاه دارد هر بار با شکست روبه‌رو می‌شود. در هر صورت دانشگاه مستقل است، به این معنا که کوهی از مسائل را در جامعه می‌بینیم اما برای دانشگاه و کلاس درس وظیفه‌ای تعریف نمی‌شود؛ از طرفی دانشگاه استقلال ندارد، چرا که ریز و درشت سیاست‌ها و انتخاب و انتصاب‌ها چندان به خود دانشگاه و کلاس و نیروهای اثرگذارش بستگی ندارد.

مسئله‌ی ابتدایی امروز کلاس درس، به نظر می‌رسد شفافیت است. نادانی و ناتوانی مجموعه‌ی نیروهای دخیل در کلاس درس، اجازه‌ی طرح شفاف مسئله‌ها را نمی‌دهد و بر همین اساس، سیستم، کژدارومریز پیش می‌رود. مسئله، شفافیتی است که نشان بدهد کلاس درس از کجا آمده و چرا؟ و چه چیزی باید در اختیار نیروهای انسانی بگذارد؟ شفافیتی که نشان بدهد هر استاد از کجا آمده و چگونه و چرا؟ و چه وظایف و کارکردهایی دارد؟ و در نهایت شفافیتی که دانشجویان با خود، کلاس درس و استاد باید داشته باشند تا با وضعیت واقعی حضورشان در دانشگاه و کلاس روبه‌رو شوند. شفافیتی که عاملیت‌های هر سه مورد را جداگانه و در ارتباط با هم بررسی کند.

هر کدام این مسائل که کمی درباره‌شان توضیح داده شد، به عاملیت‌هایی جداگانه متصل و مربوط است که سعی می‌کنم در شماره‌های بعدی بامداد، در حد توان برای تشریح شفافیت وجودی و کارکردهای هر یک بکوشم. ما ابتدا باید مسئله را به طور شفاف بیان کنیم؛ بعد اهداف را بشناسیم؛ و متناسب با مسائل و اهداف، راهبردهای روشن داشته باشیم.

«در تلویزیون شما حتی نمی‌توانید به چیز متفاوتی فکر کنید؛ دشمن این است.»
ژان لوک گدار

آگوستین قدیس (که سده‌ها پس از ارسطو می‌زیست) در کتاب «اعتراف‌ها» نوشته بود: تا وقتی کسی از من نپرسیده باشد که زمان چیست، گمان می‌برم پاسخ را می‌دانم و می‌توانم زمان را تعریف کنم، ولی به محض این که کسی از من پرسد زمان چیست، متوجه می‌شوم تعریفی از آن در دست ندارم.

به دنباله‌ی بحث آگوستین، برگسون نیز درباره‌ی زمان، بیان معروفی دارد: ما ادراک کمی از زمان را ابداع می‌کنیم، چرا که نمی‌توانیم ادراک شهودی خود را تعریف کنیم.

اما زمان چه رابطه‌ی علت و معلولی یا مستقیم و غیرمستقیمی با فرم دارد؟ البته که رابطه دارند اما هدف از نقل قول‌های بالا، تشریح این رابطه نبوده و نیست، بل که ایجاد این همانی بین وضعیت زمان و وضعیت فرم است؛ فرم نیز همانند زمان (با توجه به بیان آگوستین و برگسون) تعریف دقیق، کامل و جامع ندارد. فرم، زیربنا و ساختار جهانی است که اثر هنری یا ادبی بر آن و در آن استوار است. اما این جمله تعریف فرم نیست، بل که توضیح کوتاهی ست بر چگونگی رابطه‌ی اثر ادبی هنری با فرم. اما این که این زیربنا یا ساختار یا بستری که جهان اثر در آن شکل می‌گیرد چیست؟ ما اساساً نمی‌توانیم به این پرسش که «فرم چیست؟» پاسخی قطعی، نهایی و کامل برای تمام دوره‌های تاریخی ماقبل و مابعد از خود ارائه دهیم؛ چرا که فرم برخلاف مفاهیمی که مصداق بیرونی و عینی دارند، با درکی عینی قابل مشاهده، چارچوب‌بندی یا تعریف نیست، بل که تنها می‌توان با کشف و شهود به فرم مورد نظر در اثر مورد نظر دست یافت. ما چاره‌ای نداریم جز این که فرم را (به عنوان مفهومی انتزاعی) با ادراک شهودی در اثر ادبی هنری مورد نظر کشف کنیم.

اما در این جا بحث را در حوزه‌ی شعر متمرکز می‌کنم؛ آن چه در شعر با آن مواجه هستیم، نحوه‌ی چیدمان کلمات است؛ این که چه کلمه‌ای باید در کنار چه کلمه‌ای بنشیند (رابطه‌ی هم‌نشینی) یا چه کلمه‌ای باید به جای کلمه‌ی دیگر بنشیند (رابطه‌ی جانشینی). این چیدمان کلمات است که وقتی روی فونداسیون قرار می‌گیرد، بدل به یک ساختمان می‌شود، حالا رابطه‌ای که اجزای مختلف این

ساختمان را به هم ربط می‌دهد، همان ساختار فرمی شعر است. البته باید تاکید کرد که این نگاه از زاویه‌ی تعریف فرم نیست، چرا که ریتم، هارمونی، انطباق فضای زبانی و فضای معنایی و... همه بخش‌هایی از فرم آن شعر هستند. همانطور که در بالا گفته شد ما تنها می‌توانیم فرم شعر مورد نظر را تشریح کنیم تا آنه‌ی این که به تعریف از فرم نزدیک شویم، بل که بتوانیم درک شهودی خود را از فرم در شعر دقیق‌تر کنیم. نویسنده برای این امر از شعر کم‌دی نوشته‌ی پویان فرمانبر استفاده کرده است که در ادامه به تحلیل فرمیک آن به همراه سمت‌وسوهای جامعه‌شناسانه‌ی این شعر می‌پردازد.

«کم‌دی»

هر روز

تلویزیون راتنت کنی

از دکمه‌ای به دکمه‌ای دیگر

برادرت را بپرسی

واز چروک‌های پراز اما

روی آستینت

دروغ‌بشوی

بعد

بایقه‌ای که کسی نمی‌گیرد

خودت را مرتب کنی

تا مادرت راضی

وراضی‌ها

که یا ضامن چاقوست

یا چاق بی‌ضامن

دوست دخترت نگاه‌داری

بعد

بندبند

برادرت‌هی زیادی

وسنگین شود جیب‌ها

افتاده‌شوی

بعد

مثل یک‌کوه

خود را از همه پرتاب کنی

انقلاب کنی

لخت در اتاقی

که دارد نگاهت می‌کند

کم‌دی‌یواری

پویان فرمانبر

اما قبل از آن باید این نکته‌ی مهم را یادآور شوم؛ کار شعر انتقال معنا به گونه‌ای که در مدرسه یا دانشگاه یاد گرفته‌ایم نیست، شعر امروز معنادار نیست بل که معناساز است؛ از هر چه معنای پیشین و از قبل تعیین شده‌ست، خالی‌ست.

شعر خودویژه، معنای خودویژه‌ی خود را با فرم مخصوص خود می‌سازد. این کندوکاو و کشف در لابه‌لای کلمات (جهت کشف فرم) است که می‌تواند مسیر تاویل ما را هموارتر کرده و ما را به جهانی تازه با معنایی تازه برساند.

در شعر فرمانبر، فرم، اسلحه است و زبان و کلمات‌اش گلوله‌هایی آماده‌ی شلیک. اما این اسلحه روبه‌که یا چه نشانه‌رفته؟ روبه‌آن چه که ابزار قدرت است، به آن چه می‌خواهد با هم‌سان‌سازی و یک‌شکل‌سازی، فردیت را سلب کرده قدرت توده را کور و جامعه را سرب‌به‌راه کند. مولف کار را با این تمهید آغاز می‌کند: «هر روز تلویزیون راتنت کنی». به تن کردن تلویزیون عبارتی نیست که به ظاهر معنایی داشته باشد. اما مولف با استفاده از سیستم هم‌نشینی کلمات، فعل تن کردن را هم‌نشین تلویزیون می‌کند تا با استفاده از این مقدمه و تمهید، مخاطب را به معنایی تازه از تلویزیون یا به طور کلی رسانه به عنوان لباسی هم‌شکل یا یونیفرم برساند. سپس این یونیفرم (در انطباق با فرم شعر) بدل به سلاحی علیه رسانه، قدرت، پروپاگاندا و هم‌سان‌سازی رسانه می‌شود.

او ادامه می‌دهد:

«از دکمه‌ای به دکمه‌ای دیگر

برادرت را بپرسی

واز چروک‌های پراز اما

روی آستینت

دروغ‌بشوی»

مولف دکمه را به مثابه‌ی رسانه‌های مختلف می‌داند که با بستن یکی پس از دیگری، رسانه‌های گوناگون را چک می‌کند و حالا دارد از «چروک‌های پراز اما روی آستینت دروغ می‌شنود»؛ رفتار پارادوکسیکال رسانه در تهیه‌ی خوراک توده، منافع آن‌ها که پشت رسانه‌اند، منافع تأمین‌کنندگان مالی رسانه، قدرتی که میکروسوسیستم‌های این ماکروسیستم را کنترل می‌کند، سوژه‌هایی بعضاً بی‌اهمیت که در برهه‌های زمانی حساس توسط رسانه‌های مسلط در بوق و کرنا می‌شود تا ذهن جمعی جامعه را از مسائل اساسی‌تر منحرف کند و... همه و همه «چروک‌هایی پراز اما» هستند. چروک که در ظاهر معنایی مشخص دارد، در هم‌نشینی با کلمات دیگر این سطر و سطرهای قبلی و بعدی، حالا مفهوم تازه‌ای یافته و به پیشبرد فرم شعر، در جهان معنایی آن کمک می‌کند.

«بعد

بایقه‌ای که کسی نمی‌گیرد



مدرن شده‌ی آن، از سوی بوق‌های مدعی مهجور می‌مانند تا حقیقت برای جامعه هم‌چنان زیر سایه‌ی دست‌های خیمه‌شش‌باز پنهان بماند. مولف روایتی موازی، پنهان و مرموز را در دل سطر چهارم آغاز کرده: «برادرت را بپرسی» و بعد روایت موازی را در این اپیزود تکمیل می‌کند تا در این شکست روایت، به ابعاد دیگری از فرم به مثابه‌ی سلاخی علیه رسانه پرداخته شود.

«او» مدام پی حقیقت و آن‌ها که حقیقت‌مدارند می‌گردد، دنبال «برادر» که گوشه‌ی رینگ افتاده و به عمد نادیده گرفته می‌شود. در عین حال، او حالا با انباشتی از کالای فیک خبری، فرهنگی و تصویری نمایشی، جعلی و دروغین از جامعه‌ای که در بطن آن زیست می‌کند مواجه شده. و جیب‌های این پیراهن (تلویزیون) از این انباشت چنان سنگین شده که فرد نوعی در حال شکست و افتادن است. او در بزنگاهی تاریخی بین پذیرش شکست و انکار باتلاقی که ابزار رسانه، این دست قدرت، برای او مهیا کرده قرار دارد.

«بعد

مثل یک‌هجو

خود را از همه پرتاب کنی

انقلاب کنی

لخت در اتاقی

که دار نگاهت می‌کند

کمد دیواری»

اما بالاخره تصمیم می‌گیرد تا هر طور شده از این باتلاق بیرون بزند. تا برای او انتخاب نکنند، تا انتخاب نشود، بل که انتخابی کند که در بستری از آزادی است. تا فردیت، محوریت سبک زندگی، نوع نگاه، انتخاب و سرنوشت او باشد. از همین رو لباس یا یونیفرم (تلویزیون) در می‌آورد تا از هم‌شکلی خواب‌آلود گله‌وار جامعه فاصله بگیرد.

اما این میان مشکلی هست؛ قدرت قواعد بازی را طوری طرح‌ریزی کرده تا بتواند در وضعیت دموکراتیزه شده‌ای به افراد جامعه نزدیک شود. پس رسانه‌های عمومی و جمعی مثل تلویزیون، روزنامه و ... بدل به شبکه‌های اجتماعی و در کل فضای مجازی شده تا بتواند به جای هدایت گله‌وار، تاثیرات و القایات پیشین را روی فرد به فرد افراد جامعه داشته باشد. پس «کمد دیواری» که مجموعه‌ای از این دست یونیفرم‌هاست، به سمت بازی‌های تازه قدرت و سرمایه‌داری اشاره می‌کند. و نشان می‌دهد؛ آن که می‌خواهد از دایره بیرون بزند، حالا با گزینه‌های به ظاهر دموکراتیک‌تری مواجه است که ساخته و پرداخته‌ی قدرت‌اند، طوری که حتی نفوذپذیرتر از رسانه‌های سنتی عمل می‌کنند.

قدرت در عصر حاضر دیگر کم‌تر مثل یک تصویر شرارت‌بار کلی عمل می‌کند؛ چرا که به دلیل مبارزات تاریخی زیادی که علیه قدرت و

رسانه در ناخودگاه مادر چنان نشست کرده که بدل به نگاه مادر شده و با آن زاویه دید، پسرش را مدام نصیحت و نکوهش می‌کند و این‌گونه است که سنت‌های پیشین در روابط خصوصی و اجتماعی نسل به نسل در حال انتقال است و شاید بزرگ‌ترین اثر ماندگار رسانه نیز همین باشد!

اما «راضیه» که معشوقه‌ی سربال‌هاست، همواره باید «ضامن چاقو» باشد؛ عشقی که جز اسارت و البته سادومازوخیسم نیست. و در انتها زن را بدل به ابژه‌ی منفعل و بدون فردیت کرده و عشق، که جز عطر آزادی نمی‌پراکند، بدل به بیماری روانی می‌کند. زن به عنوان ابژه‌ی تاریخی، در رسانه بدتر کیب شده، او خودش نیست، او یک «چاق بی ضامن» است؛ چه در سطح ظاهر، چه در عمق کنش و رفتار. زنان با آرایش‌هایی یکسان، جز تبلیغ هم‌سان‌سازی این جنسیت نمی‌کنند. زنان بیش از مردان باید هم‌سان باشند؛ چرا که او هنوز از دنده‌ی چپ مرد آفریده شده و خوی شیطانی و گمراه کننده، هنوز در وی موج می‌زند. نگاه رسانه به زن، هنوز سنتی و پیشاقرن وسطایی است، لازم باشد بهره‌اش را در تبلیغات و صنعت پورنوگرافی می‌برد، لازم نباشد، همان زن است مثل میلیاردها زن دیگر هم‌سان! حالا راوی حق انتخاب دیگری ندارد جز این که یکی از این هم‌سان‌ها را برای رابطه‌ی شخصی‌اش انتخاب کند: «دوست‌دخترت نگاه داری» انتخابی بین دو عروسک هم‌اندازه. اما رسانه باهوش است پس یکی را با موی مشکلی و دیگری را بلوند قالب می‌کند، که به ظاهر، حق انتخابی را در بستری از آزادی القا کند، اما جز انتخاب بین جبر و جبر نیست.

«ضامن چاقو»، «چاق بی ضامن»، و «دوست‌دختر» در ادامه‌ی ساختار شعر، سازنده‌ی فرم معنایی آن هستند که در این شعر با کارکردی خاص، نویسنده‌ی این تحلیل را به تالیلی خاص، برای کشف فرم آن می‌رساند.

«بعد

بند به بند

برادرت هی زیادی

و سنگین شود جیب‌ها

افتاده شوی»

برادر یا هم‌نوعی محبوس، سانسور شده، نادیده گرفته شده از سوی رسانه‌های مسلط، نشانه‌ی دال بر آنان که نه برگشتی دارند و نه پیش رو چندان روشن است. آنان که در دروغ و پروپاگاندای رسانه‌ای، عین حقیقت‌اند. اما آنان که بلندگو در دست دارند، می‌خواهند کور بمانند تا معدودی که منافع و سرمایه دارند، در امنیت چپاول کنند. برادر تمامی کسانی هستند که در جنگ با سرمایه‌داری و مکانیزم‌های

خودت را مرتب کنی»

رسانه طوری بلاهت را سراسری کرده که دیگر «کسی یقه‌اش را نمی‌گیرد» رسانه نقش هم‌سان‌ساز جامعه را به خوبی ایفا می‌کند، او قدرت را منتقل می‌کند، قدرت را که در اصل پتانسیل منفعل جامعه است، می‌دزدد و آن را به انرژی جنبشی فعال قدرت‌مندان پشت رسانه منتقل می‌کند. اما این تنها قدرت خوابیده‌ی جامعه نیست که منتقل می‌شود، بل که مولفه‌هایی را نیز با هدف رام کردن افراد جامعه، به آنان منتقل می‌کند؛ تزریق روزمره‌گی و ایجاد سبک زندگی یکسان و دلخواه اریکه‌نشینان، به طوری که دیگر کسی سبک زندگی ویژه‌ی خود را که شکل‌دهنده‌ی فردیت فرد و در نهایت آزادی‌ست، ندارد. افراد جامعه باید زیست هم‌شکل داشته و البته رام باشند! پس «خودش را مرتب می‌کند» تا در نبود ذهن‌های باز و چشم‌های بیدار، به بلاهت و حماقت عمومی تن دهد.

اما باید این نکته را اضافه کنم؛ همان‌طور که می‌بینید، مرتب کردن یا یقه‌ی کسی را گرفتن عبارتی نیستند که بتوانند به تنهایی منتقل‌کننده‌ی تاویل بالا باشند، بل که این فرم شعر است که (با استفاده از سیستم هم‌نشینی و جان‌شینی) باعث کشف تاویل تازه از جهان معنایی شعر می‌شود.

«تامادرت راضی

و راضیه را

که با ضامن چاقوست

یا چاق بی ضامن

دوست‌دخترت نگاه داری»

رسانه‌ها با سیاست‌گذاری‌های مختلف در عرصه‌های گوناگون، بلاهت را تزریق و عمومی می‌کنند. که اخبار جهت‌گیرانه و پوشش ناکامل، بخشی از آن است. اما بخش دیگر، خود را در بعد فرهنگی نشان می‌دهد؛ رسانه با پخش سربال، رسالت خود را در قالب فرهنگ و هنر و مسائل اخلاقی و البته سرگرمی (۱) نشان می‌دهد. اغلب خوراک بدتر کیب این بخش از رسانه را سناریوهای عاشقانه‌ی شکل می‌دهند که جز در سطح شناسی نمی‌کنند و آن چه تبلیغ می‌کنند، جز سانتی‌مانتالیسم سنتی و پلاسیده در حوزه‌ی روابط اجتماعی نیست. بلکه این‌گونه است که به سادگی ذهن راحت‌طلب و سنت‌زده‌ی مخاطب می‌پذیرد. البته با رنگ و لعاب جذابی که باعث می‌شود نشست بیشتری در ناخودآگاه عمومی پیدا کند. این‌گونه، افراد را از تصمیم‌های فردی در روابط خصوصی و عمومی، براساس خردی فردی و مدرن که می‌تواند نتیجه‌های بزرگ‌تر و البته خطرناک‌تری داشته باشد، باز دارد.

«مادر» که از نسل پیشین است، مدام راضی به دنبال کردن این کالای فرهنگی است، پس نگاه



می کنند.

قدرت در قرن بیست و یکم مدام ابزارهایش را افزایش می دهد تا جایی که حتی به جذب مولفه ها و المان هایی می پردازد که در طول تاریخ در جنگ ستیز مداوم با آن ها بوده (نمونه اش انتخابات اخیر مجلس نمایندگان ایالات متحده که جمعی از زنان دو تابعیتی، اقلیت مذهبی، آفریقایی تبار، سرخ پوست و دگرباش جنسی و... رای آوردند! اما همین قدرت بود که در انتخاباتی که بوش پسر برای بار اول رئیس جمهور ایالات متحده شد، حدود ۱۷۰ هزار رای را در ایالت فلوریدا بدون دلیل رد کرد! قدرتی که باعث شد هیچ رسانه ای گزارشی تهیه نکند که چرا در بیست سال اخیر حقوق کارگران در آمریکا کم تر و ساعت کاری آن ها بیش تر شده است!) قدرت برای تظهير خود به جذب این المان های به ظاهر خلاف جریان سابق اش می پردازد، تا بیش از پیش، به من و شما نزدیک شود. قدرت، با ابزار رسانه، برای این که راست بگوید و باور کنید، دروغ می گوید.

و این مارپیچ روز به روز کوچک تر می شود و حق انتخاب و نوع زندگی را برای افراد جامعه محدود تر می کند. این محدوده آن قدر تنگ می شود تا قدرت با توده های جامعه طوری این همان می شوند که اساسا دیگر صدای مخالفتی وجود نداشته باشد! اما مولف با استفاده از این فرم مارپیچ، در عین حال به انکار این مارپیچ می پردازد؛ کمد دیواری به عنوان نقطه ای عطف این شعر اشاره به فرایندی است که قدرت، قواعد بازی را طراحی می کند و آنان که می خواهند از این مارپیچ بیرون بزنند، باید خود قواعدی برای بازی خود طراحی کنند؛ به عبارت دیگر آن که می خواهد از این مارپیچ گنج «خود را پرتاب کند» باید ریشه یابی کند، ساختار را ویران کند و ساختاری فردی بنا کند، طوری انعطاف پذیر، که بتواند دوباره خود ویران و از نو بنا کند. چرا که دیگر رسانه های مسلط برای پروپاگاندا، نیازی به پخش مارش نظامی و رژه پیاده نظام و سواره نظام ندارند، آن ها سریالی می سازند، کالای خوراکی و پوشاک تبلیغ می کنند و اپلیکیشن طراحی

ابزار آن شده، او می خواهد این مبارزات را خود هدایت، کنترل و در نهایت سرکوب کند. پس به جای ارائه ی نمایه ای کلی و شرارت بار، به صورت رایزومی عمل کرده و دموکراتیزه شده، در گوشی های موبایل تک تک افراد جامعه حضوری فعال دارد، شاید ساختار قدرت در هدایت توده های جامعه تغییر کرده اما ماهیت نه! و این همان کمد دیواری مولف است با تمام یونیفرم های جدیدتر و شاید حتی در رنگ ها و اندازه های گوناگون! این همان تراژدی-کمدی فرد نوعی است که وقتی «خود را از همه پرتاب می کند» با قواعد جدیدی از همان بازی قبلی روبرو است.

به ظاهر مولف در فرمی دایره وار بهتر بگوییم؛ تکرار پذیر، این بازی قدرت را در هدایت افراد جامعه نشان می دهد، اما دقیق تر که بشویم؛ به جای فرمی دایره وار، فرمی مارپیچی را از بازی قدرت شاهدیم؛ منحنی تا می آید بدل به دایره شود، به دایره های کوچک و سپس کوچک تر بدل می شود. قدرت، تلویزیون را در این هدایت جمعی، به درون گوشی های تلفن می برد،

معرفی فیلم؛ زیست دانشجو

غزل آزادی - کارشناسی پژوهشگری اجتماعی

اگر قصد مهاجرت دارید، به ادامه تحصیل در مقاطع بالاتر علاقه مندید، در شهر دیگری دانشجو هستید یا حتی مدارج علمی را طی کرده و استاد دانشگاه هستید تماشای فیلم های زیر به شما توصیه می شود:

فیلم: لیدی برد

نام کارگردان: گر تا گروید

سبک: کمدی، درام

سال تولید: ۲۰۱۷

هنرپیشگان: سیرشارونان، لاری میت کالف، تریسی لنتس، تیموتی شالامت، لوکاس هجز جوایز: نامزد ۵ اسکار، برنده ۱۰۷ جایزه و ۱۹۷ نامزدی دیگر

توضیح فیلم: «لیدی برد» آخرین روزهای دبیرستان را می گذراند. سال قبل از ورود به دانشگاه را به خاطر دارید؟ اختلاف با خانواده، وقت گذرانی با دوستان، جاه طلبی هایی که نامعقول ارزیابی می شوند و تلاش برای خاص بودن همه چیز. این فیلم را با دوستانتان ببینید، شباهت درگیری هایی که دختران با مادرشان دارند «حتی در قاره ای دیگر» شمارا شگفت زده می کند.

فیلم: بروکلین

نام کارگردان: جان کراولی

سبک: درام، رمانتیک

سال تولید: ۲۰۱۵

هنرپیشگان: سیرشا رونان، اموری کوهن، دامنل گلیسون، جیمز برودبنت، جولی والترز جوایز: نامزد ۳ اسکار، برنده ۳۷ جایزه و ۱۵۲ نامزدی دیگر

توضیح فیلم: «الیس» با مهاجرت از ایرلند به آمریکا، مسائل جدیدی را تجربه می کند. میل به پیشرفت و تغییر همزمان با شوک فرهنگی، چگونگی حفظ رابطه با کشور ترک شده و ساختن هویتی بین دو سبک زندگی محورهای اصلی این داستان هستند. اگر اولین ماه های دوری از خانواده را تجربه می کنید، اولویت تماشای خود را تغییر دهید. «بروکلین» در تمام ابعاد با شما همدردی می کند.

فیلم: تئوری همه چیز

نام کارگردان: جیمز مارچ

سبک: زندگی نامه، درام

سال تولید: ۲۰۱۴

هنرپیشگان: ادی ردمن، فلیسیتی جونز، چارلی کاکس و دیوید تیولیس جوایز: ۱ اسکار، برنده ۲۴ جایزه و ۱۲۱ نامزدی دیگر

توضیح فیلم: داستان موانعی که دانشمندان در

گسترش مرزهای علم با آن مواجه می شوند، گاه مخاطب را شوکه می کند. «استیون هاو کینگ» یکی از همین افراد است. نام این فیزیکدان معلولیت را به ذهنمان می آورد، اما در «تئوری همه چیز» با روزهای دانشجویی او مواجه می شویم. با فیلم همراه شوید، تا نظریات او را با صدای هاو کینگ جوان بشنوید.

فیلم: یک ذهن زیبا

نام کارگردان: ران هاوارد

سبک: زندگی نامه، درام، رومانیتیک

سال تولید: ۲۰۰۱

هنرپیشگان: راسل کرو، اد هریس و جنیفر کانلی جوایز: ۴ اسکار، برنده ۳۳ جایزه و ۶۷ نامزدی دیگر

توضیح فیلم: دانشجوی درخشان اما بی استعداد در روابط اجتماعی، کلیشه اکثر فیلم هایی است که داستانشان در کالج ها و دانشگاه ها روایت می شود. این بار، شما به جای تماشاگر بودن از چشمان یک نابغه دنیا را می بینید. مسیر پرتلاطم «جان نش» از استادی ساده تا نوبل اقتصاد و شرط آکادمی برای اهدای جایزه به وی. این «ذهن زیبا» را از دست ندهید.

منبع: سایت IMDb

در آمدی بر فمینیسم اسلامی

مونانیکزاد - کارشناسی جامعه‌شناسی

چند دهه پایانی قرن اخیر، شاهد تبلور ایده‌های جدید و پویای جنبش‌های نوینی بود که با به چالش کشیدن مدرنیته از طریق عرصه کشاکش‌هایی برای به رسمیت شناختن دیگری، بیان حاشیه‌ها، چندصدایی شدن کلان‌روایت‌ها، تنوع قطب‌های شناختی و تاکید بر هویت‌های ملی و محلی، تحولات دنیای کنونی را رقم زد و ایدئولوژی‌های موجود به اتهام «تک‌صدایی» بودن مورد نقد قرار گرفتند. در این میان، روایت فمینیسم اروپایی محور سفید نیز، توسط بسیاری از زنان جهان سوم آماج انتقاداتی قرار گرفت و مشکلات عمده موج دوم فمینیستی را آشکار ساخت. برآیند این انتقادات و صداهای حاشیه‌ای، موجب پیدایش انواع فمینیسم در دنیای پس از مدرنیته گردید. فمینیسم سیاه، فمینیسم همجنس‌خواه، فمینیسم جهان سوم، فمینیسم اسلامی و ... مولفه‌های جدیدی بودند که در متن فمینیسم جای گرفتند. در این بین، فمینیسم اسلامی به‌عنوان یکی از قوی‌ترین جریان‌های فمینیستی در دنیای مدرن، نقش موثری در آگاه‌سازی زنان و در پی آن، ارتقا بخشیدن به سطح زندگی آنان در جوامع اسلامی داشته است. شناخت فمینیسم اسلامی که به‌طور همزمان هم از آرمان‌های فمینیستی و هم اسلامی تغذیه می‌کند، نیازمند درک اجمالی از وضعیت فمینیسم و رابطه آن با اسلام در جوامع اسلامی است.

ارتباط فمینیسم و اسلام

فمینیسم به‌عنوان جنبشی که خواهان گشایش فضاهای عمومی برای زنان بود، در دولت-ملت‌های جدید که در جهان استعماری و پس‌استعماری در حال شکل‌گیری بودند زاده شد و در طول این ۵۰ سال در هر یک از بسترهای متفاوت، شکلی خاص به خود گرفت. مفاهیم فمینیستی در جوامع مسلمان با آگاهی سه‌گانه (ملی، فراملی و بین‌المللی) مواجه شد که اثر وضعی مرزبندی‌های جنسی، مذهبی و سیاسی بودند. مسائل جنسیتی مطرح شده در طول تاریخ در جامعه‌های اسلامی، بارها محور اصلی مباحث قرار گرفت و تحلیل و بررسی شده‌اند، اما هرگز از شرایط یکسان به لحاظ امنیتی برخوردار نبودند. در سال‌های آخر قرن ۱۹، پیگیری چنین مقولاتی با به خطر افتادن زندگی زنان همراه بود، در حالیکه در پایان قرن بیستم، به تدریج بنیان‌های مذهبی واقعیت تفاسیر زنانه را پذیرفتند. این تحول را می‌توان حاصل تلاش‌های مستمر لیبرال و عقلانی

مدرنیست‌ها در تفسیر و اصلاح اسلام دانست. تا اوایل قرن بیستم، با وجود ثبت مکتوباتی از جانب زنان متفکر مسلمان در باب جنسیت درون اخلاق معنوی و اسلامی، هیچ جریانی تحت عنوان فمینیسم اسلامی مطرح نبود و اخیراً این واژه را برخی محققان غربی و اسلامی به این نوع فمینیسم، اطلاق کرده‌اند. در بازه زمانی بین سال‌های ۱۸۶۰ تا ۱۹۲۰ فمینیسم جهان عرب به‌عنوان فمینیست نامرئی مطرح است، چرا که مرزبندی مشخصی بین اسلام و فمینیسم برقرار نیست و زنان تلاش می‌کنند تا قوانین سنتی را از طریق تشبیه به متون مقدس اسلامی تغییر دهند. گفتمان فمینیسم مصری همزمان از یک سو در مفاهیم اصلاح دینی و از سوی دیگر در ناسیونالیسم سکولار رخنه کرده است. فمینیسم سکولار که اغلب فمینیسم ساده خوانده می‌شود، سبب دامن زدن به مباحثی اسلامی در راستای مطالبه حق زنان برای تحقیق، کار و ... شد که با مفاهیم دموکراسی، حقوق بشر و سوسیالیسم سکولار همراه بود. رشد فمینیسم در جهان اسلام را می‌توان نتیجه توسعه نفوذ غرب از طریق تلاش‌های سیاسی و اقتصادی دانست. در این زمان زنان مسلمان با آگاهی از حقوق پایمال شده خود، در صدد سازگاری با اولویت‌های ملی ضداستعماری و همچنین دستورالعمل دولت‌های جدید سکولار و نوگرا اما مستبد، برآمدند. بنابراین فمینیسم مسلمان به‌ویژه فمینیسم عرب مسلمان در دهه ۱۹۷۰ شکل گرفت و توانست با تمرکز بر تفاوت‌های فرهنگی، با الگوهای فمینیسم غربی مقابله کند. بطور کل آن‌ها با تحقیق در وجوه مختلف اسلامی، به اهدافشان که مبتنی بر حقوق زنان، برابری جنسیتی و عدالت اجتماعی بود، دست یافتند. پس از آن گفتمانی کنش‌گرانه را اخذ کردند که آشکارترین نوع آن در جنبش «پوشش اسلامی» دیده می‌شود. این دوره که «احیای اسلام» نام گرفت، فعالیت‌های فمینیست‌ها در فضاهای اسلامی را با مباحث تاریخ‌نگاری مسلمان و زنان مقارن کرد. این موضوع موجب شکل‌گیری چهارچوبی برای ظهور «فمینیسم اسلامی» در دهه ۱۹۹۰ شد که توانست با زبان اسلامی، انتقاداتی منسجم را از تبلیغات جنسیتی موجود در برخی از قوانین ارائه کند. از این‌رو، در اواخر دهه ۱۹۸۰ علائم روشنی از ظهور آگاهی نوین بروز کرد که مطالبات‌اش فمینیستی و در عین حال منبع مشروعیت‌اش اسلامی بود. برخی از این گفتمان‌های جدید تحت عنوان

فمینیسم اسلامی مطرح شدند. در حقیقت فمینیسم اسلامی عمل و گفتمانی فمینیستی است که در درون پارادایم اسلامی مطرح می‌شود که هدف‌اش ارائه نسخه جدیدی از جامعه اسلامی است، که نقش زنان در آن متفاوت است. در مجموع می‌توان اظهار کرد، فمینیسم اسلامی با به چالش کشیدن ظلم به زنان در جهت مخالفت با اسلام استعماری، سنتی و تحریف شده است که در صدد دستیابی به برابری کامل مسلمانان فارغ از جنسیت، در حوزه عمومی و خصوصی است. فمینیست اسلامی نیز همچون سایر جریانات فمینیستی، دارای شاخه‌های متنوع با جهت‌گیری‌های متفاوت است، لذا تلاش برای ارائه تعریفی که بتواند تنوع رهیافت‌های آن را به تصویر بکشد دشوار و بی‌حاصل است. با این حال می‌توان فمینیست‌های اسلامی را در قالب دو مفهوم بررسی کرد: ۱- قالب تحلیلی ۲- قالب هویتی.

۱- فمینیسم اسلامی در کالبد تحلیلی، نوعی تحقیق فمینیستی است که در چارچوب الهیات فمینیستی یا یک گفتمان مجزا درک می‌شود. به اینصورت که زن مسلمان پروژه خود را پروژه‌های قرآنی مطرح کرده که بر مبنای قرائت‌های دینی جدید پی‌ریزی شده و هدف‌اش ارائه خوانشی زن‌محور از متون مذهبی است.

۲- اما فمینیسم اسلامی در چارچوب هویتی کم‌تر محل مناقشه است و دال بر زنان مسلمان است که خود را فمینیست نیز می‌دانند.

وجه تمایز میان فمینیست اسلامی و فمینیست مسلمان فمینیست‌های اسلامی بحث‌های خود را در بستر اسلام و آموزه‌های آن قرار می‌دهند و در پی برابری کامل زن و مرد در عرصه‌های عمومی و خصوصی هستند که غیرمسلمانان را نیز شامل می‌شود. اما فمینیست‌های مسلمان، خود را مسلمان و فمینیست می‌دانند اما مواضع خود را خارج از اسلام به کار می‌گیرند. فمینیسم اسلامی متأخر از فمینیسم مسلمان است. حرکت از فمینیسم مسلمان دهه ۱۹۷۰ به فمینیسم اسلامی دهه ۱۹۹۰ مبتنی بر تحولی است که از ایده‌آلیسم به رفرمیسم صورت گرفته است. فمینیسم مسلمان به تولید معرفت‌شناسی خاص خود نمی‌پردازد، بلکه بی‌آنکه منافاتی بین فمینیسم و اسلام قائل باشد، در چارچوب فمینیسم به بهبودی اوضاع زن مسلمان می‌پردازد. اما فمینیسم اسلامی به دنبال ارائه ایدئولوژی خاص خود است که

با گسترش جامعه و پیچیده شدن روابط اجتماعی، روزانه شاهد به هم ریختگی هنجاری به ویژه تضاد هنجاری هستیم. به گفته‌ی ماکس وبر وقتی انسان‌ها کار خلاف انجام می‌دهند، خود را خوب، درستکار و مانند یک شخص معصوم جلوه می‌دهند؛ و وقتی چندین طرز تفکر و برداشت از محتوا و منظور نظم در کنار یکدیگر در جامعه به وجود می‌آید که گاه می‌توانند بر ضد یکدیگر باشند، یعنی چندین نوع نظم در کنار یکدیگر و یا در تضاد با یکدیگر، این وضعیت آنقدر می‌تواند پیشرفت کند که حتی یک انسان می‌تواند رفتارش را با چند نظم که با هم متضاد هستند، تطبیق دهد. به این وضعیت تضاد هنجاری می‌گویند. جامعه می‌تواند آنقدر تضاد نقش و تضاد هنجاری به وجود بیاورد که با پیروی اکثریت از آن، بیماری آشفته‌گی اجتماعی و به دنبال آن، انحرافات و آسیب‌های اجتماعی به اوج خود برسند. ناگفته نماند تضاد هنجاری می‌تواند یکی از چندین علت آنومی در جامعه باشد. از دیگر بسترهای آن می‌توان به گسترش بدون برنامه کلان‌شهرها اشاره کرد.

بر اساس نظریه دورکهایم، وقتی نیازهای انسان‌ها به طور ناگهانی گسترش یابد و انسان‌ها به طور ناگهانی با شرایط جدید از نیازها روبه‌رو شوند، آشفته‌گی اجتماعی روی می‌دهد. دورکهایم خیلی به‌جا می‌افزاید که این شرایط بالاخص در زمان‌های رکود اقتصادی ناگهانی و یا رشد سریع اقتصادی پیش می‌آید و به افزایش انحرافات اجتماعی منجر می‌شود (durkheim ۱۹۵۱:۲۴۳). این خود موجب تغییر و تزلزل جایگاه‌های با ثبات و شرایط اجتماعی مستحکم و پایدار می‌گردد (Koning ۱۹۷۶:۳۱). و آن‌ها را از شهرهای مختلف و فرهنگ‌های مختلف به مراکز ارضای نیاز (شهرهای بزرگ) می‌کشاند و پدیده‌ی مهاجرت و ورود افراد زیاد با فرهنگ‌های مختلف در یک مکان را به وجود می‌آورد. (رفیع‌پور، ۲۳۹، آناتومی جامع)

تنوع و تجمل، اختلاف فاحش طبقات اجتماعی ساکن شهرهای بزرگ، تورم و گرانی هزینه‌های زندگی و ... عوامل مختلفی هستند که در شکل‌گیری انحرافات و آسیب‌های اجتماعی نقش دارند اما طبق تحقیقات انجام شده، شهرنشینی که گسترش حاشیه‌نشینی و فقر، اتلاف منابع و انرژی را به دنبال دارد دارای رابطه مستقیمی با انحرافات است.

بدین ترتیب مسائلی هم‌چون خشونت خانگی،

دزدی و سرقت، طلاق، خودکشی، اعتیاد و ... تحت عنوان آسیب‌های اجتماعی گسترش زیادی پیدا می‌کنند. یکی از راهکارهای دولت ایران استفاده از ظرفیت‌های سازمان بهزیستی برای ارائه خدمات اجتماعی برای قشرهای آسیب‌پذیر است.

سرورس اجتماعی با طرح اورژانس اجتماعی از سال ۸۳ توسط آقای موسوی چلک با هدف کاهش پرونده‌های قضایی و سازمان‌یابی بهتر افراد آسیب‌دیده‌ی اجتماعی مطرح شد. وی در گفت‌وگویی اظهار داشته است: «با تاسیس اورژانس اجتماعی می‌توان حد فاصل خانه و کلانتری را با مداخلات اجتماعی پر کرد. در این صورت تعداد پرونده‌های قضایی کم‌تر می‌شود و می‌توان رویکردهای اجتماعی را که نسبت به مداخلات قضایی پیچیده‌تر، بلندمدت و نیازمند همکاری بین‌بخشی است جایگزین کرد.» در اردیبهشت سال ۱۳۷۸ هم‌زمان با برگزاری گردهمایی کارشناسان آسیب‌های اجتماعی مقدمات تشکیل اورژانس اجتماعی فراهم شد. به گفته‌ی موسوی چلک زمانی که دکتر طالبی، معاون امور اجتماعی وقت سازمان بهزیستی دکتر کاظم طباطبایی مدیر کل دفتر امور آسیب‌دیدگان اجتماعی بودند، بحث شکل «اورژانس اجتماعی» مطرح شد و در نهایت در خرداد و تیرماه همان سال نیروی انسانی برای اجرای اولیه طرح در ۱۰ استان یزد، بوشهر، اصفهان، فارس، خراسان، تهران و ... آموزش دیدند.

خط تلفن سه رقمی ۱۲۳ ابتدا متعلق به اورژانس تهران بوده است اما به دلیل مزاحمت‌های زیاد آن را واگذار می‌کنند و سال ۸۳ مرکز بهزیستی این خط را با نام اورژانس اجتماعی به کار می‌گیرد. با گذشت زمان اضافه شدن ۵ دستگاه خودرو دیگر از طرف سازمان ملل، اورژانس اجتماعی ساز و کار رسمی‌تر به خود گرفته است. در نهایت سال ۹۲ آیین‌نامه‌ی اورژانس اجتماعی در دولت تصویب و در قانون برنامه‌ی ششم توسعه نیز مسئولیت اورژانس اجتماعی گنجانده شد. در مفاد قانون حمایت از حقوق کودکان و نوجوانان ماده ۸۱ نقش مددکاران اجتماعی اهمیت خاصی دارد. خودروهای سیار در خرداد ۸۷ در نمایشگاه بین‌المللی تهران رونمایی شد. فضای داخلی آن طراحی خاصی دارد که شبیه مرکز مشاوره است.

حسین اسدبیگی، (رئیس اورژانس اجتماعی) در خصوص فعالیت‌های اورژانس اجتماعی،

اظهار داشت: فعالیت‌های ما در چهار شکل مرکز مداخله در بحران فردی، اجتماعی خانوادگی با مراکز مستقر ثابت، خط تلفن ۱۲۳، خودروهای سیار و پایگاه خدمات اجتماعی انجام می‌شود. مراکز ثابت در مناطق آسیب‌زنا و عمدتاً حاشیه‌نشین است که حداقل یک روانشناس و یک مددکار در آن مستقر بوده و با فعالیت مددکاری اجتماع‌محور برای کمک به حل مشکلات مردم اقدام می‌کند.

وی ادامه داد: این مراکز در مواقع بحران خانواده، زوجین در معرض طلاق، کودکان آزاری، خشونت خانگی و افرادی که تمایل به خودکشی دارند یا خودکشی نافرجم داشته‌اند یا خانواده‌هایی که فردی از خانواده را به دلیل خودکشی از دست داده‌اند، زنان در معرض آسیب، دختران و پسران فراری و امثال آن وارد ماجرا می‌شوند و البته اقدامات در این مراکز از طریق مراجعه‌ی مستقیم به این مراکز انجام می‌شود.

وی افزود: در سراسر کشور ۱۷۸ مرکز پایگاه خدمات اجتماعی و ۲۹۸ خودروی خدمات سیار وجود دارد ضمن اینکه در سال گذشته ۵۵۷ هزار تماس با خط تلفنی ۱۲۳ برقرار شده که ۱۴۸ هزار عدد از آن‌ها مرتبط با موضوع اورژانس اجتماعی بوده است، از این تماس‌ها ۷ درصد در مورد کودک‌آزاری و ۶ درصد در مورد همسرآزاری است. فرار از منزل نیز ۹۶۰ مورد تماس را به خود اختصاص داده است.

البته مددکاران اورژانس اجتماعی حق هیچ‌گونه دخالت فیزیکی را ندارند. به گفته‌ی بهمن کشاورز حقوقدان و وکیل پایه یک دادگستری، اقدامات مجرمانه که افراد ممکن است انجام دهند دو نوع است؛ تعقیب بعضی نیاز به شاکی دارد و تعقیب برخی دیگر می‌تواند بدون اعلام شاکی و به صرف آگاهی مقام قضائی انجام شود. در گروه دوم صرف اعلام جرم از جانب هر کسی که در جریان وقوع آن قرار می‌گیرد، مرجع قضائی یعنی دادسرا در گیر رسیدگی می‌کند. البته از این مرحله به بعد اعلام‌کننده جرم نقشی ندارد و دادسرا خود به پیگیری کار ادامه می‌دهد. استثنائاً بعضی از سازمان‌های مردم‌نهاد را قانون‌گذار به موجب قانون آیین دادرسی کیفری جدید برای دخالت در مواردی از این‌گونه و پیگیری کار مجاز شناخته است. بعضی از اقدامات خطرناک و ضداجتماعی درخور آن است به‌فوریت و قاطعیت با آن‌ها مقابله شود. از جمله کودک‌آزاری، جرایم علیه اشخاص، به‌ویژه جرایم علیه بانوان و مانند این‌ها. قانون‌گذار در قانون حمایت از کودکان و

بودن و در دسترس بودن» از طریق شماره تلفن ۱۲۳ (شبانه‌روزی)، شماره ۱۴۸۰ (سخن‌گوی بهزیستی، با ساعت کاری شنبه تا پنج‌شنبه از ۸ صبح الی ۲۰ و جمعه‌ها از ۸ الی ۱۹)، و در خصوص اعتیاد شماره تماس ۰۹۶۲۷ و یا از طریق مجموعه‌ی نارائان ایران (حمایت از خانواده‌هایی که یک عضو درگیر با اعتیاد دارند) و چندین پروژه و مراکز دیگر بهزیستی ایران سعی در خدمات‌رسانی به مردم در زمینه‌های مختلف توانبخشی و اجتماعی دارد. شاید بتوان گفت یکی از افتخارآمیزترین طرح‌هایی که موفق به انجام آن در درازمدت بوده‌اند همین اورژانس اجتماعی است. به دلیل نبود آمار دقیق میزان آسیب‌های اجتماعی و تعداد افراد تحت پوشش بهزیستی، نمی‌توان اورژانس اجتماعی را راه حل کارآمد در شناسایی و سازمان‌دهی مردم دانست. لازم به ذکر است این سرویس اجتماعی تنها در بخش‌هایی می‌تواند خدمات ارائه دهد که کج‌روی اتفاق افتاده است. در صورتی که جامعه با تأثیرپذیری زیاد از اقتصاد مدام در حال بازتولید تضادهای هنجاری است که خود عاملی کافی برای بروز آسیب‌های اجتماعی است.

شهری کشور توجه شده بود و یا سند ملی توانمندسازی سکونتگاه‌های غیررسمی که در تاریخ ۱۳۸۲/۱۲/۱۹ توسط هیئت وزیران تصویب شده اشاره کرد. در قانون برنامه چهارم توسعه‌ی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیز در این خصوص تأکیدی شده است که از مهمترین آن‌ها می‌توان به بند «ج» ماده ۹۷ این قانون اشاره کرد. علیرغم رشد این سکونتگاه‌ها، گاهی اوقات تخریب و گاهی اوقات نیز هیچ برنامه و اقدام موثری برای این مناطق انجام نشده است. شاید بتوان گفت اورژانس اجتماعی تنها اتفاق خوب برای این مناطق بوده است و نقش پایگاه‌های خدمات اجتماعی، شناسایی، آگاه‌سازی عمومی، معرفی خدمات سازمان، و مداخله در موارد ضروری را در این واقعیت اجتماعی پذیرفته است. خوشبختانه در سال جاری مجلس شورای اسلامی تصویب کرده است که در برنامه ششم توسعه ۱۴۰۰ مرکز دیگر در شهرهای با جمعیت بالای ۵۰ هزار نفر اضافه شود و بودجه ۱۰۰ میلیارد تومانی از یارانه‌ها به بهزیستی تعلق گرفت. اورژانس اجتماعی با شعار «به موقع، تخصصی

نوجوانان ضمن این که همه افراد زیر ۱۸ سال را مشمول این قانون قرار داده، کودک‌آزاری را جرم عمومی اعلام کرده است که نیازی به شاکای خصوصی ندارد.

تشکیلات اورژانس اجتماعی حق اقدام فیزیکی ندارد. حداکثر کاری که می‌تواند بکند این است که موضوع را به مقامات نظامی و انتظامی اطلاع دهد و احیاناً در حد حضور در محل، آن هم نه در داخل خانه بلکه در خیابان یا حداکثر مثلاً در قسمت عمومی مجتمع آپارتمانی دخالت کند و منتظر اقدام پلیس شود؛ در صورت احساس لزوم به دخالت فیزیکی توسط مأموران اورژانس، امکان شکایت از جانب فرد خاطی وجود دارد. اما لازم به ذکر است یکی از برنامه‌های توسعه‌ی شهری ایران جلوگیری از رشد و توسعه حاشیه‌نشینی شهرهای بزرگ، کنترل آسیب‌های اجتماعی به ویژه در این مناطق است. از اقدامات دولت در این خصوص می‌توان به مصوبه سال ۱۳۸۱ مجمع تشخیص مصلحت نظام که در آن بر جلوگیری از توسعه‌ی حاشیه‌نشینی و ساماندهی این سکونتگاه‌ها به عنوان یکی از محورهای سیاست‌گذاری

معرفی کتاب: دختری که رهایش کردی

ثنا پنجه‌شاهی - کارشناسی پژوهشگری اجتماعی

که فوت کرده به او رسیده. او هر روز صبح با دیدن این تابلو یاد خود قدیمی‌اش می‌افتد و انگار این تابلو به او آرامش گذشته‌اش را می‌دهد؛ اما صاحبان اصلی تابلو پیدا می‌شوند و می‌خواهند که تابلو را از او بگیرند و با اینکه تمام شهر او را دزد خطاب می‌کنند او با تلاش فراوان سعی در نگه داشتن تابلو دارد و پس از این جست و جوها، یک وابستگی به زنی که در بخش اول بود پیدا می‌کند. «لیو همانطور که به دیوار خیره شده بود، داشت از بوی غذا و عطر رازهای موجود در گلدان لذت می‌برد. نقاشی‌اش قبلاً این‌جا بوده. تقریباً صد سال پیش تابلوی «دختری که رهایش کردی» این‌جا بوده، دقیقاً کنار مدل صندلی‌اش. چیز عجیبی درونش انتظار داشت نقاشی را همان‌جا ببیند. همان‌جا روی دیواری که از اول بوده.» جوجو مویز نویسنده کتاب، روزنامه‌نگار انگلیسی است که از سال ۲۰۰۲ به نوشتن رمان مشغول؛ و از کتاب‌های او فیلم هم ساخته شده است. آثار او به یازده زبان مختلف دنیا ترجمه شده. از جمله آثار او می‌توان من پیش از تو، پس از تو را نام برد.

در جنگ جهانی اول رخ داده غیر قابل تصور است. «بدن آن دو زن بیوه و دوست‌هایی که هفتاد سال با هم بودن، بی‌پروا روی سنگفرش خیابون افتاده بود. روسری‌هاشون افتاده بود و سبدهای خالی‌شون هم زیر پاشون بود. گودال قرمزی از خون چسبنده دور تا دورشون رو مثل یه دایره کامل گرفته بود.» در این اوضاع نابسامان که اکثر مردها برای جنگ رفته‌اند و شهر پر از سربازهای آلمانی است که با کوچکترین خطایی آدم‌ها را می‌کشند، زنی وجود دارد که به شدت دل‌تنگ همسرش هست و وقتی به تابلویی که همسرش از او کشیده نگاه می‌کند حس شجاعت به او بازمی‌گردد و حتی در برابر افسر آلمانی می‌ایستد. ولی در آخر به دست سربازان آلمانی اسیر می‌شود و فجیع‌ترین اتفاقات را برایش می‌افتد. در بخش اول این کتاب روایاتی را از این زن و خانواده‌اش می‌خوانیم؛ و پس از بخش اول با روایت دیگری مواجه می‌شویم که در سال ۲۰۰۶ رخ می‌دهد و روایتی از زنی است که دیگر بدون هیچ‌امیدی زندگی می‌کند و تنها دلخوشی‌اش به تابلویی است که از طرف همسر معمارش

«می‌دونی چه حسی داره وقتی خودتو به سرنوشت می‌سپری؟ یه جورایی بهت خوشامد می‌گه. دیگه نه دردی هست. نه ترسی و نه اشتیاق و آرزویی. مرگ، امید بود که داشت با این تسکین به وجود می‌اومد. به زودی می‌تونستم ادوارد را ببینم. ما تو اون دنیا به هم می‌رسیدیم، چون مطمئن بودم که خدا مهر بونه، خدا هرگز اون قدری بی‌رحم نیست که ما رو از تسکین تو اون دنیا محروم کنه.»

جنگ، تقریباً مانند بازی فوتبال است که هر دو تیم برای بردشان و باخت تیم مقابل دعا می‌کنند و اگر هر کدام ببازند تیم مقابل را مقصر می‌دانند و حس خوبی هم نسبت به تیم مقابل ندارند؛ در جنگ هم اوضاع به همین منوال است و هر گروهی حق را به خودش می‌دهد. رویدادهای این کتاب از جنگ جهانی اول آغاز می‌شود. شهر کوچکی در فرانسه که آلمانی‌ها آن را اشغال کردند. در طول داستان این تنفر دو طرفه‌ای که بین فرانسوی‌ها و آلمانی‌ها وجود دارد کاملاً حس می‌شود، توصیفات دقیقی که حال و هوای زمان جنگ را به خوبی ذکر می‌کند و جلورفتن حس امید و ناامیدی در کنار یکدیگر. حقیقتاً درک اتفاقاتی که

نگاهی به فیلم عرق سرد؛ قوانینی علیه زنان

فرونش رفیعی - کارشناسی پژوهشگری اجتماعی

است که منجر به خشونت می‌شود. در دادگاه به سن کم افروز هنگام ازدواج و ندانستن حقوق خود نیز اشاره می‌شود.

مهم‌ترین مشکل فیلم این است که تاکید بیش از حدی در نشان دادن اختلالات روانی شوهر افروز دارد. پدیده‌ای که در سطح خرد اتفاق می‌افتد، در صورتی که منشا خشونت علیه زنان از ساختارهای کلان نظام مردسالاری می‌آید و به وسیله‌ی شوهر تولید و بازتولید می‌شود. این خشونت رفتاری تایید نوع خاصی از نظم است و ناشی از این باور است که زنان و مردان با هم برابر نیستند و در سطوح جامعه خشونت به عنوان وسیله‌ی قانونی و منطقی برای حل مشکلات پذیرفته شده است.

در پایان فعالان حقوق زنان، قانون و فرهنگ به مشاهده‌ی وضعیت به وجود آمده فراخوانده می‌شوند و تلاش برای حل این مشکل ادامه‌دار تلقی می‌شود.

شخصیت افروز برخلاف کلیشه‌های جنسیتی سینمای ایران، مادر، همسر یا خانه‌دار نیست. شخصیت‌پردازی زن نقش اول منطقی است و در پی دستیابی به منافع و علایق خود مبارزه می‌کند. معیارهای توانمندی شامل قدرت تصمیم‌گیری، عزت‌نفس، احساس استقلال و اعتمادبه‌نفس می‌شوند. از این منظر شخصیت افروز شخصیت توانمندی است اما مسائل حقوقی ایران باعث شکستش می‌شود.

تلاش اصلی فیلم این است که رابطه‌ی نامتوازن قدرت حقوقی بین زن و مرد و بی‌توجهی به حقوق زنان و لطمه‌ای که جامعه و زنان در این راستا می‌خورد را نشان دهد که در نمایش آن موفق عمل کرده است. از عوامل خشونت که در فیلم به آن‌ها اشاره شد می‌توان عامل روان‌شناختی، اختلالات روانی، رانام برد که تاکید بیشتر فیلم بر این عامل بود، عامل بعدی ناکامی است که ناشی از تامین نشدن نیازهای عاطفی و جنسی شوهر

فیلم‌ها را از دیدگاه تاثیرات اجتماعی که در خود متبلور می‌سازند می‌توان بررسی کرد. از دیدگاه برون‌نگر که همان دیدگاه جامعه‌شناختی است رابطه‌ی فیلم با جامعه مورد توجه قرار می‌گیرد. مطالعه‌ی سینما به عنوان یک عنصر فرهنگی و اجتماعی می‌تواند ما را به عمق لایه‌های حیات اجتماعی مان برساند. رسانه‌های جمعی با بازنمایی الگوهای هنجاری در قالب اجراها نقش بازتولیدکننده‌ی هنجارها را در زندگی اجتماعی امروزی به عهده دارند. بنابراین اهمیت نقد و تحلیل این مناسبات در رسانه روشن می‌شود.

هدف اصلی فیلم «عرق سرد» این است که خروج زنان از کشور را به مثابه یک معضل اجتماعی شرح دهد و غفلت از حقوق انسانی زنان در قانون‌گذاری و خشونت سیاسی ناشی از قدرت‌های رسمی را انعکاس دهد. فیلم تلاش کرده مناسبات‌های جنسیتی رایج را به چالش بکشد و در همین راستا

آزادی، لازم نیست تحریم کنید

فاطمه زمانی پور - کارشناسی ارشد پژوهش علوم اجتماعی

ارمغان می‌آورد. درحالی‌که به مدد تجربه می‌توان گفت این برابری هرگز برای یک نظام مردسالار خوشایند نیست. در واقع ورود به ورزشگاه نه برای زنان و نه برای حکومت، مسئله‌ی اصلی و مهم نیست بلکه آنچه مهم است، حضور زن در جامعه به عنوان فردیتی مستقل و کنشگری فعال است.

این بار هم شاهد نقض علنی حقوق زنان و استفاده ابزاری از زنان برای نمایش آزادی در مقابل رسانه‌ها و مسئولین فیفا برای جلوگیری از تحریم فدراسیون فوتبال ایران بودیم و رسانه و سلبریتی‌ها این آزادی نمایشی را سرمستانه تبریک گفتند و زنان را پیروز میدان دانستند اما این میدان، هیچ پیروزی نداشت. بازی فریب یک بازی دو سر باخت است.

در این اتفاق ما تنها با یک فریب روبه‌رو بوده‌ایم. فریبی که در پشت لبخند قرمزش فریاد می‌زند: ما در ایران آزادی داریم، لطفاً تحریم نکنید!

خاطر وظیفه‌ی دولت مبنی بر حفاظت از زنان در برابر آزارهای جنسی است؛ که این خود نقض حقوق شهروندی و نادیده گرفتن حق انتخاب و آزادی فردی است و همانطور که تاریخ ثابت کرده اصولاً در همه‌ی انواع سلطه، سلطه‌گر زور خود را به بهانه‌ی حمایت و با نام محافظت از فرد تحمیل می‌کند.

اما در واقع کیست که نداند که این مسئله، به سیاسی شدن چنین مطالبه‌ای مربوط می‌شود. زیرا زمانی که زنان به خواست خود دست‌یابند، به مرور زمان خواسته‌هایشان گسترش یافته و تبدیل به مطالبات سیاسی دیگر می‌شود. بنابراین قدرت بازدارندگی نهادهای سیاسی و مذهبی در مقابله با مطالبات زنان، همچنان که در اعتراض دی ماه ۹۶ هم دیدیم، بیشتر می‌شود و همه‌ی نهادها دست‌در‌دست هم هرگونه حرکت اجتماعی در جهت پی‌گیری حقوق زنان را با عنوان مخالف شرع و نظام و مصالح کشور بودن به شدت سرکوب می‌کنند. از طرفی پاسخگویی به مطالبات زنان، چه در مورد مسئله‌ی حجاب و چه در خصوص حضور در ورزشگاه، برابری نسبی میان زن و مرد را به

در ماه گذشته شاهد ورود تعدادی از زنان گزینش شده به شکلی تبعیض‌آمیز، به ورزشگاه آزادی بودیم. درحالی‌که بسیاری از زنان، پشت درهای بسته‌ی آزادی باقی ماندند و عده‌ای از آن‌ها، با وعده‌های دروغین سوار بر اتوبوس به بیرون از ورزشگاه رانده شدند. با وجود سابقه‌ی چهل‌ساله‌ی مسئله‌ی ورود زنان به آزادی، همچنان این مطالبه بی‌پاسخ مانده است؛ این در حالی است که تعدادی از نمایندگان مجلس و فعالان دولتی هم به نادرستی و یا بهتر بگوییم ناقض حق بودن این قانون اذعان دارند.

به نظر می‌رسد که علت بی‌نتیجه ماندن تلاش‌های فعالان حقوق زنان، اعتقاد مسئولین و مقامات بلندپایه، وجود اشکال شرعی در این خصوص است و علت آشکار آن را سرچشمه‌ی فساد بودن اختلاط زنان و مردان می‌نمایانند و تا زمانی که پای شرع و نیز سنت در میان باشد جایی برای اعتراض و امیدی به انعطاف نیست؛ چراکه شرع و قانون تغییرناپذیرند.

همچنین این مسئله با این توجیه رفع شده است که علت راه ندادن زنان به ورزشگاه به

نسبت دانشجو با کلاس از منظر رئالیسم اجتماعی:

ارائه‌ی یک مدل فکری

نیلو فرسقا باشی_ دکتری مسائل اجتماعی ایران

دانشجویان را افزایش دهد یا تأثیری محدود کننده بر آن داشته باشد.

مطالبی که تا به این جا در مورد نسبت دانشجو با کلاس گفته شد را می توان در چند محور اساسی ذیل خلاصه نمود:

- دانشجو به عنوان کنشگر (عامل) اجتماعی، ارتباط دوجانبه با عوامل مختلف ساختاری در سطوح مختلف دارد که بر رفتار و عملکرد او از ابعاد مختلف تأثیر می گذارند.

- از طرفی خود محیط کلاس، محل و جایگاه بسیاری از تعاملات اجتماعی میان کنشگران مختلف (دانشجو و اساتید، دانشجویان با یکدیگر، ...) است.

- هر موضوع و مسئله‌ای که محقق قصد بررسی آن را داشته باشد، باید با توجه به این نکات، و این مورد محوری تحلیل گردد که از آن جا که جهان به لایه‌های مختلفی تقسیم شده که هر لایه خود ماهیت مستقلی به لحاظ وجودی دارد، بنابراین لازم است بررسی جداگانه هر یک از لایه‌ها در تحلیل مسائل مورد توجه واقع شود. برای مثال، عملکرد تحصیلی دانشجو، متکی بر شخصیت دانشجو، نوع تعامل او با استاد در مورد موضوعات درسی و موارد دیگر، همدلی و صمیمیت فضای خانواده، میزان و نوع رابطه با دوستان، منابع مختلف مالی در دسترس او که به نوبه خود بر فرصت‌های بعدی وی اثر می گذارد و سایر عوامل است که خود توجه به رویکرد بین رشته‌ای و استعانت از رویکردهای نظری مختلف را می طلبد. در یک کلام، در صورتی که قصد تحلیل مسئله‌ای مانند عملکرد تحصیلی دانشجو و چرایی افت تحصیلی او را مطابق با رویکرد رئالیسم اجتماعی داریم، تنها توجه به نمره‌های آموزشی و چگونگی عملکرد دانشجو در کلاس، کافی نمی باشد؛ بلکه بایست عوامل گسترده تری را ملاحظه نمود؛ مانند وجود فضای هم دلانه در خانواده، سطح اضطراب و آمادگی روانی او در برخورد با مسائل، روابط وی با دوستان، گستره فعالیت‌های غیر درسی، و ...

در نهایت ذکر این نکته لازم است که با استفاده از رویکرد رئالیسم اجتماعی می توان موضوعات مختلف را در حوزه‌ها و ابعاد گوناگون مورد بررسی قرار داد و حتی با انجام مطالعه‌ای هم زمان، آن را با سایر رویکردهای مشابه و رقیب نیز مقایسه نمود و در نهایت با جمع نکات مثبت و منفی، به دیدگاهی تلفیقی و جامع در این خصوص دست یافت.

علاوه بر مکاتب مختلف در جامعه‌شناسی، رویکردهای فلسفی و روشی گوناگونی نیز وجود دارد که برای تبیین مسائل مختلف می توان از آن‌ها استفاده نمود. یکی از این رویکردها، «رئالیسم اجتماعی» است.

رئالیسم اجتماعی بر مبنای چند مفروضه‌ی بنیادی استوار است که به طور خلاصه می توان اساس آن را بر مبنای این فرض استوار دانست که «جهان مستقل از دانش ما از آن وجود دارد». از طرفی، از دیدگاه رئالیسم اجتماعی، سؤال اساسی که در مورد علل پدیده‌ها مطرح می شود این است که چه چیزی تولید چه چیزی می کند و چه سازوکاری در ایجاد آن، تأثیر داشته است؟ هم چنین باید توجه داشت که طبق رویکرد مزبور، پدیده‌ها و عوامل مختلف هر کدام در «زمینه»ی خاصی رخ می دهند؛ به عبارتی آن‌ها مقید به زمان و مکان و شرایط خاصی هستند که تحت آن به وقوع می پیوندند، بنابراین در بررسی هر پدیده و تبیین آن، زمینه و آن مکانیسم زیربنایی که موجب پیدایی آن پدیده گردیده است، باید با دقت مورد توجه واقع شود. از طرفی قبل از آن که به تشریح ابعاد مختلف مسئله بپردازیم، ممکن است سؤالاتی در ارتباط با ماهیت و چیستی نسبت دانشجو با کلاس در ذهن خواننده پیش بیاید، برای مثال، آیا کلاس به عنوان یک مکان فیزیکی صرف در ارتباط با دانشجو مطرح است، یا مکانی است که محل تجمع و ارتباط تعداد زیادی از دانشجویان و اساتید است که خود می تواند اساس سرمایه‌ی اجتماعی را شکل دهد؟ این نکته‌ای است که بسیاری از رئالیست‌ها بر آن تأکید می ورزند؛ این که نه تنها انسان‌ها بلکه اعیان و موجودیت‌های فیزیکی نیز جایگاه مهمی در جهان اجتماعی دارند. علاوه بر این، طبق رویکرد مزبور، نسبت دانشجو با کلاس را می توان منبعث از ویژگی‌های مختلف فیزیکی، بیولوژیکی، روان شناختی اجتماعی-روانی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دانست. بنابراین در یک گزاره کلی می توان اظهار نمود که عملکرد و فعالیت‌های دانشجو به عنوان یک کنشگر اجتماعی و حامل ظرفیت‌های بالقوه شناختی مختلف، وابسته و منوط به عوامل مختلف درونی (نوع شخصیت دانشجو، سازو کار عصب شناختی) و بیرونی (نقش خانواده، مدرسه، دانشگاه، محله، تعاملات اجتماعی) است که خود این دو عامل در سطح کلی وابسته به «ساختار کلی اجتماع» است که از طریق فرصت‌ها و منابع مختلف، می تواند ظرفیت‌ها و استعدادها

با استفاده
از رویکرد
رئالیسم
اجتماعی
می توان
موضوعات
مختلف را در
حوزه‌ها و ابعاد
گوناگون مورد
بررسی قرار
داد و حتی با
انجام مطالعه‌ای
هم زمان،
آن را با سایر
رویکردهای
مشابه و رقیب
نیز مقایسه
نمود و در نهایت
با جمع نکات
مثبت و منفی،
به دیدگاهی
تلفیقی و جامع
در این خصوص
دست یافت

مقایسه دانشگاه‌های الزهرا و شهید بهشتی؛

از کلاس درس تا استاد

فاطمه زمانی پور - کارشناسی ارشد پژوهش علوم اجتماعی

اخیرا مشارکت در دانشگاه برای بسیاری از افراد حکم تلف شدن وقت و مال، بدون فراگیری مناسب دانش تلقی می‌شود.

نظرات و صحبت‌های بسیاری در این مورد، در همین دانشگاه‌ها ارائه شده و صاحب‌نظران سعی کرده‌اند به این سوال پاسخ دهند که چرا دانشگاه‌ها چنین معنایی را به ذهن متبادر می‌کنند؟ معنای اتلاف وقت و مال، معنایی است که در دانشگاه‌های ایران، طی سال‌ها بر ساخته شد و علل مختلف سازمانی و فردی قابل بحثی دارد؛ اما یک نگاه مقایسه‌ای شاید بتواند به فهم ماهیت و چرایی این مکانیسم در ایران کمک کند. در این مقاله، سعی خواهم کرد که از تحلیل‌های نظری دوری کرده و صرفا تجربیات زیسته‌ی خود را در این زمینه با تمرکز بر رابطه استاد و دانشجو ابراز کنم.

در سال‌های پیش به عنوان یک دانشجوی علوم اجتماعی، در مقطع کارشناسی، در دانشگاه الزهرا تحصیل کرده‌ام و اکنون در مقطع کارشناسی ارشد دانشگاه شهید بهشتی در حال تحصیل هستم. بنابراین صرفا می‌توانم در مورد همین دانشکده صحبت کنم هر چند مقطع کارشناسی و کارشناسی ارشد به لحاظ فضای آموزشی و دیگر موارد تفاوت‌هایی دارند اما می‌توان به طور کلی مقایسه‌هایی را در این زمینه ارائه کرد.

در طول چهار سال تحصیل در دانشگاه الزهرا، این دانشگاه را بسیار منفعل و فضا را بسیار خشک و قدیمی ارزیابی کرده‌ام و کلاس‌های دانشگاهی برای من همان خاصیت وقت‌گذرانی داشت چرا که اگر نگوییم «همه»، اکثر اساتید حرفه و آموزش‌هایشان، در هر درس متفاوت، یک مضمون ثابت داشت و همین مضمون ثابت و تا حدودی بی‌ربط را هم احتمالا از سال‌های دانشجویی به یاد داشتند؛ چرا که دانشجویان لزوم به روزرسانی اطلاعات استادان را احساس می‌کردند. اگر بخواهیم اساتید دانشگاه بهشتی را از این منظر مورد مقایسه با دانشگاه الزهرا قرار دهیم، باید گفت که استادان به لحاظ بار علمی در سطح بسیار بالایی هستند اما همان مسئله‌ی به‌روز بودن با شدت کمتری نسبت به اساتید الزهرا، مطرح می‌شود و این به‌روز نبودن ممکن است به دلسردی دانشجو منجر شود.

مسئله‌ی بعدی که بسیار قابل توجه است، مسئله‌ی ارتباط استاد و دانشجو است. در

واقع یکی از عوامل ایجاد انگیزه و خلاقیت در دانشجو، به ارتباط سازنده میان استاد و دانشجو بازمی‌گردد. این تعامل بهتر است که در سطح کلاس‌ها محدود نشود و استاد و دانشجو به عنوان دو عنصر بسیار مهم پیشرفت علمی باید در سمینارها، انجمن‌ها و... با یکدیگر همکاری داشته باشند. هر چند این مسئله، تا حد زیادی به خود دانشجو به عنوان یک کنشگر قابل اهمیت برمی‌گردد اما اساتید می‌توانند با تشویق و ترغیب، دانشجویان را به فعالیت‌های علمی و همکاری سوق دهند و کنش دانشجو را در این زمینه جهت دهند. چیزی که من به عنوان یک مشاهده‌گر فعال هرگز در دانشگاهی چون الزهرا و بهشتی ندیده‌ام. پس شاید بهتر باشد که اساتید در کلاس‌ها، زمانی را هر چند کوتاه اما مفید، به تشویق دانشجو به فعالیت و دادن اطمینان حمایت و همکاری به دانشجو اختصاص دهند تا دانشجو به عنوان یک فرد مبتدی در عرصه‌ی علمی احساس تنهایی و ترس از پذیرفته شدن نداشته باشد.

اما موضوعی که در دانشگاه‌های ایران بسیار دیده می‌شود فضای سنگین و سخت‌گیرانه‌ی اساتید در مواجهه با امتحانات و نمرات است که این به خودی خود، به استرس و ترس و همچنین کاهش اعتماد به نفس دانشجو و در نتیجه کم شدن بازدهی منجر می‌شود. چنین القای احساس ترس در دانشگاه الزهرا بسیار کمتر از دانشگاه بهشتی دیده می‌شود و دانشجویان، هر چند شاید به لحاظ علمی محتوای منحصر به فردی دریافت نمی‌کردند اما بازدهی‌شان به نسبت اطلاعات دریافتی مناسب بود اما در دانشگاه شهید بهشتی این سخت‌گیری و القای ترس هر چند ممکن است مفید باشد اما از دیدگاه من می‌تواند بازدهی دانشجو را کاهش دهد. به طور کلی دانشگاه شهید بهشتی بسیار استاد محور و مسئول محور است. هم به لحاظ آموزشی و هم به لحاظ رسیدگی به مطالبات دانشجویی. که موضوع اخیر نیازمند اتحاد دانشجویان و همچنین درک و همکاری مسئولین دانشگاه است.

در نتیجه حصول موفقیت در حوزه‌ی دانشگاهی، نیازمند همکاری دانشجو، اساتید و مسئولین دانشگاه است. تا دانشجویان و اساتید بتوانند در فضایی آرام و همراه با صمیمیت همکاری مفیدی در زمینه‌های علمی داشته باشند.



در واقع یکی

از عوامل

ایجاد انگیزه

و خلاقیت در

دانشجو، به

ارتباط سازنده

میان استاد

و دانشجو

بازمی‌گردد.

این تعامل بهتر

است که در

سطح کلاس‌ها

محدود نشود

و استاد و

دانشجو به

عنوان دو

عنصر بسیار

مهم پیشرفت

علمی باید در

سمینارها،

انجمن‌ها و...

با یکدیگر

همکاری داشته

باشند

شماره هفتم
آبان ۱۳۹۷